



Rereading Women's Experiences of Family and Community in the 1980s: A Sociological Analysis of Three Women's Novels

Mojtaba Soltanian*, Leila Hashemian

1. PhD in Persian language and literature, Bu Ali Sina University, Hamadan, university lecturer.

2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Bu Ali Sina University, Hamadan.

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

16/08/2024

Accepted:

22/12/2024

In the past few decades, following the extensive political and social changes as well as the change in society's attitude towards women's issues and status, novelists have paid special attention to women's issues and reflected the society's attitude towards women's identity and rights in their works. The face of women in contemporary Iranian literature is bold and different from classical literature; As a result, it is necessary to study the image of women in literature and society. Zoya Pirzad, Fariba Wafi and Sara Salarkia are talented writers of contemporary fiction in whose work women play a central role; Therefore, in this research, with a descriptive-analytical method, according to three authoritative and best-selling novels of the 80s, whose main characters are women, to try to understand the issues and concerns of women in these novels as Representatives of that generation and how their experiences are represented. The female characterization of the novels is also examined from the perspective of content analysis. Findings show that women in these novels suffer from everyday problems, loneliness, lack of self-confidence, attention to the past, feelings of fear and insecurity, dissatisfaction with married life and the loss of their female identity. Finally, they voluntarily seek to solve the problems of individual and social life and stabilize their position. Also, the atmosphere of these novels, which represent the society of that decade, shows the manifestations of patriarchy, belief in the superiority of men, society's negative attitude towards women, weak status of women and a kind of restoration of female identity.

Keywords: Woman, society, family, female experience, sociological criticism, novel.

Cite this article: Soltanian, Mojtaba. Hashemian, Leila,. (2024), Rereading Women's Experiences of Family and Community in the 1980s: A Sociological Analysis of Three Women's Novels, *Interdisciplinary research in persian Language and literature*, Vol. 3, New Series, No.1, spring and summer 2024: pages:277-307.

DOI: 10.30479/irpli.2024.20783.1171



© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University

*Corresponding Author: Mojtaba Soltanian

Address: Bu Ali University, Hamedan, Iran

E-mail: Moj_s77@yahoo.com



بازخوانی تجربه زنان از خانواده و اجتماع در رمان دهه ۸۰ شمسی: تحلیل جامعه‌شناسانه

سه رمان زنانه

مجتبی سلطانیان*^۱، لیلا هاشمیان^۲

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان.

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۵/۲۶

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۰/۲

در چند دهه گذشته به دنبال تغییرات گسترده سیاسی و اجتماعی و هم‌چنین تغییر نگرش جامعه نسبت به مسائل و جایگاه زنان، داستان‌نویسان توجه خاصی به موضوع زنان داشته‌اند و نوع نگرش جامعه به هویت و حقوق زنان را در آثارشان نمود داده‌اند. چهره زنان در ادبیات معاصر ایران پررنگ و متفاوت از ادبیات کلاسیک گذشته است؛ در نتیجه بررسی سیمای زنان در ادبیات و جامعه ضروری می‌باشد. زویا پیرزاد، فریبا وفی و سارا سالارکیا از نویسندگان توانای ادبیات معاصر داستانی هستند که زن در آثارشان نقش محوری و کانونی دارد؛ لذا در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی سعی شده است با توجه به سه رمان معتبر و پر فروش دهه ۸۰ شمسی که شخصیت‌های اصلی آنان را زنان تشکیل می‌دهند، به درک مسائل و دغدغه‌های زنان این رمان‌ها به عنوان نمایندگان آن نسل و نیز چگونگی بازنمایی تجربه‌های آنان پرداخته شود. هم‌چنین شخصیت - پردازی زنان رمان‌ها از منظر تحلیل محتوایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که زنان این رمان‌ها دچار مسائل و دغدغه‌های روزمرگی، تنهایی، عدم اعتماد به نفس، توجه به گذشته، احساس ترس و ناامنی، ناخشنودی از زندگی زناشویی و گمگشتگی هویت زنانه‌شان هستند که در نهایت با اراده در صدد رفع و حل مسائل زندگی فردی و اجتماعی و تثبیت جایگاه خود برمی‌آیند. هم‌چنین فضای حاکم بر این رمان‌ها که نماینده اجتماع آن دهه می‌باشند بیانگر جلوه‌های مردسالاری، اعتقاد به برتری مرد، نگرش منفی جامعه به زن، ضعف جایگاه زنان و نوعی بازیابی هویت زنانه می‌باشد.

کلمات کلیدی: زن، اجتماع، خانواده، تجربه زنانه، نقد جامعه‌شناختی، رمان.

استناد: سلطانیان، مجتبی، هاشمیان، لیلا. (۱۴۰۳). بازخوانی تجربه زنان از خانواده و اجتماع در رمان دهه ۸۰ شمسی: تحلیل جامعه‌شناسانه سه رمان زنانه، دوفصلنامه پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی، سال سوم، دوره جدید، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۳: ۳۰۷-۲۷۷.



DOI: 10.30479/irpli.2024.20783.1171

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

از دیدگاه منتقدان مارکسیست، یک اثر بیش از هر چیز بر طبقه اجتماعی یک نویسنده تأکید می‌کند. در نتیجه، خلق یک اثر ادبی تنها به وسیله نویسنده صورت نمی‌گیرد؛ بلکه یک اثر ادبی در بردارنده جهان بینی یک گروه و یا طبقه اجتماعی است. آنچه باعث برجستگی یک اثر ادبی یا هنری یا فرهنگی می‌شود، توانایی خالق اثر در بیان ارزش‌های گروه خاصی از جامعه است.

در جامعه‌شناسی ادبیات، پژوهشگر در پی شناخت روابط موجود میان جامعه و ادبیات است و از آنجا که ادبیات یک پدیده اجتماعی محسوب می‌شود، پیوندهای شکل‌گرفته میان ادبیات به عنوان بازتاب دهنده واقعیات جامعه و جامعه به عنوان نهادی تأثیرگذار بر روی آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسندگان، شاعران و هنرمندان با خلق آثار ادبی و هنری، اعتقادات و آداب و رسوم و فرهنگ رایج در اجتماع دوره خود را به تصویر می‌کشند.

زن و مرد به عنوان دو عنصر بشری در آثار ادبی و هنری نیز با ویژگی‌ها و شاخصه‌های خاص خود خلق شده‌اند. از این بستر، مطالعه آثار ادبی و هنری هر دوره تاریخی و توجه به حضور زنان در این آثار، بیانگر این واقعیت است که خالق آثار ادبی از سویی نگرش خود را نسبت به زن بیان می‌کند و از سوی دیگر تحولات جامعه را در چهره زن نشان می‌دهد.

چهره زن در طول تاریخ در آثار ادبی و هنری یکسان نبوده است؛ به صورتی که در قرون وسطی زن را عامل گناه می‌دانند و در دوره رنسانس تصاویر مثبتی از زن دیده می‌شود؛ مثل تصاویری که داوینچی و پترارک از زن می‌کشند. در آثار ادبی و داستانی دوره معاصر چهره زنان به دو بعد شخصیت اجتماعی و فردی جلوه‌گر می‌شود. شخصیت اجتماعی زن در ارتباط با خانواده، اقوام و گروه‌های اجتماعی مشهود است و شخصیت فردی او در مسائل روحی و روانی فرد مثل عشق و تنهایی نمایان است. با بررسی ادبیات معاصر ایران، بعد از مشروطه، نقش و حضوری گسترده و پررنگ از زنان در آثار ادبی دیده می‌شود که نشان‌دهنده جایگاه زنان در جامعه و شخصیت کلی آنان می‌باشد. نقش زنان در رشد نوع ادبی رمان بسیار موثر بوده است. رمان، تنها نوع ادبی می‌باشد که بسیاری از زنان در آن نقش داشته‌اند و حضور و کیفیت مشارکت‌شان در آن، کم‌وبیش با مردان یکسان بوده است. نویسندگان زن نیز نوع ادبی رمان را از دیگر گونه‌ها برتر شمرده‌اند و به این علت، فرم ادبی رمان به صورت ابزاری متفاوت درآمده است که زنان در سنوات گذشته، جنبه‌هایی از زندگی جنسی‌شان را با آن ترسیم کرده‌اند. نویسندگان زن توانستند جهان زنانه‌ای سرشار از دغدغه‌های زنان و تصور آنان از محیط پیرامون را به تصویر بکشند که می‌تواند بیان‌کننده فهم زنان رمان‌نویس و طبقه‌ای باشد که از آن برخاسته‌اند. هم‌چنین استقبال گسترده

از این رمان‌ها نیز می‌تواند نشان‌دهنده تأثیری باشد که این آثار بر فهم و نگرش سایر زنان و مردان از جهان زنان دارد؛ براین اساس با تحلیل این رمان‌ها، می‌توان به شناخت نگرش‌های موجود در این رمان‌ها و نیز شناسایی جهان زنان و مسائل آنان پرداخت.

متون روایی و داستانی، بازتابی از الگوهای زیستی انسان در جامعه است و همچنین در متن داستان، به ذهن و زوایای پنهان و درون انسان‌ها دسترسی داریم و از شخصیت افراد آگاه می‌شویم و این زمینه و قابلیت می‌تواند محل آزمون و سنجه برای پژوهش‌های روانی و اجتماعی بشر قرار گیرد. اگرچه رمان‌های زنانه‌نویس را نمی‌توان آینه تمام‌نمای جامعه دانست و آن را انعکاس‌دهنده خواست‌ها و آرزوهای زنان و مشکلات‌شان به شمار آورد، می‌توان آن‌ها را همچون هر رهاورد فرهنگی دیگری، گونه‌ای از بازنمایی برگرفته از ذهنیت و تصور زنان رمان‌نویس از جهان دانست که داده‌های جامعه-شناسانه مفیدی را بازگو می‌کند. جهان بازنمایی شده در رمان‌ها می‌تواند نمونه‌هایی عینی برای شناخت دغدغه‌ها و مشکلات زنان و همچنین تجارب و مشکلات زنان در اختیار پژوهشگران قرار دهد. در نتیجه بررسی نوشته‌های زنان که بر شناخت و درک عموم از جهان و نیز بر ساخت اجتماعی واقعیت تأثیر می‌گذارد، مجال است تا با شناخت دنیای زنان از منظر خودشان، به فهم و اعتبار آنان از جهان، اعتبار و ارزشی داده شود.

با توجه به آنچه پیش‌تر بیان شد، این جستار بر آن است که به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱- رمان‌های مدنظر چه تصویری از تجربه زنان در خانواده و اجتماع باز می‌نمایند؟

۲- مسائل و دغدغه‌های شخصیت‌های اصلی زن این رمان‌ها چیست؟

۳- نگرش این سه نویسنده به زن چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد؟

مقاله حاضر در صدد است تا با تکیه بر سه رمان زنانه‌نویس ایرانی به روش توصیفی و تحلیلی، آسیب‌ها در حوزه مسائل خانواده و اجتماع به‌ویژه در رابطه با جایگاه زنان را تحلیل کند. آثار بر مبنای معیارهایی نظیر زنانه‌نویس بودن، زن بودن شخصیت‌های اصلی آثار، ارتباط مستقیم محتوای رمان‌ها با مسائلی چون خانواده، روابط زناشویی، روابط عاطفی، هویت زنانه، استقبال مخاطبان و جایزه گرفتن و همچنین دغدغه‌های زنانه انتخاب شده است. البته آثار دیگری در این دهه را می‌توان یافت که برخوردار از این شاخص‌ها و معیارها بوده‌اند اما این سه اثر به نوعی برجسته‌تر و دقیق‌تر، فضای موردنظر را تحلیل کرده و می‌توان معیارها را به صورت جزئی‌تر یافت. مسأله اصلی در این پژوهش بررسی موقعیت زنان و مسائل مربوط به آنان در حوزه خانواده و همچنین پیکره اجتماع و نیز نحوه برخورد آن‌ها با مسائل و مشکلات دنیای زنانه می‌باشد. زنان نویسنده در حوزه ادبیات داستانی، دغدغه اصلی‌شان، کشف هویت و فردیت زنان در جامعه است. آن‌ها با تفکر و دیدگاه زنانه خود به دنیا و زندگی زنانه می‌نگرند. از آنجایی که این سه نویسنده معاصر در حوزه ادبیات داستانی با درک و احساس زنانه به‌خوبی توانسته‌اند

به زن و هویت فردی و اجتماعی‌اش و هم‌چنین مسائل مربوط به دنیای زنانه پردازند و هم‌چنین با زبان ساده، امکان ارتباط بهتر و بیشتر با مخاطب را فراهم کرده‌اند و نیز دایره‌واژه‌های به کار برده در آثارشان حول محور خانواده و زنان و دل‌مشغولی‌های زنانه شکل گرفته است، به نسبت دیگر نویسندگان این دهه، توانسته‌اند دغدغه‌های زنانه را نشان دهند و برای این پژوهش انتخاب شده‌اند.

رمان‌های منتخب شامل «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از زویا پیرزاد، «ترلان» از فریبا وفی و «احتمالاً گم شده‌ام» از سارا سالارکیا می‌شود که هر سه اثر برنده جوایز مختلفی در دهه ۸۰ شمسی شده‌اند.

۲. مروری بر پژوهش‌های پیشین

هرچند بررسی آثار ادبی از منظر نقد جامعه‌شناختی در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته، اما تحقیقات انجام شده، موضوع پژوهش حاضر را در بر نمی‌گیرد. از همین رو مقالات در دو حیطه‌بازنمایی هویت و جنسیت در رمان معاصر فارسی قرار داده شد.

در مقاله «زن و جایگاه اجتماعی او در حوزه خانواده و اجتماع براساس آثار زویا پیرزاد» (تقی‌پور و عقدایی، ۱۴۰۰) به زن و جایگاه اجتماعی او توجه شده است و زنان آثار پیرزاد به دو دسته زنان منفعل و پویا تقسیم شده‌اند. در کتاب «نمود گفتمان زنانه در رمان‌های زویا پیرزاد» (کاظمی و دالایی، ۱۳۹۶) گفتمان موجود در رمان‌های زویا پیرزاد از دریچه گفتمان انتقادی مورد توجه قرار گرفته است که در نهایت بیانگر نابرابری‌های اجتماعی درباره زنان و هم‌چنین نشان‌دهنده شخصیت منفعل و وابسته زنان نسبت به مردان می‌باشد. «بازنمایی هویت زن در آثار داستان نویسان زن دهه هشتاد» رمان‌ها در بازنمایی هویت زنان به سه دسته تقسیم می‌شوند: رمان‌هایی که به طور مشخص در زمینه هویت یابی زنان نوشته شده‌اند؛ رمان‌هایی که زنان هویت یافته را نشان می‌دهند، اما هویت یابی موضوع محوری آن‌ها نیست؛ و رمان‌هایی که نه به تامل و خوداندیشی زنان پرداخته‌اند و نه زنان در آنها به فردیت دست یافته‌اند. (رضوانیان و کیانی بارفروشی، ۱۳۹۴). در مقاله «هویت زنانه در عناوین رمان‌های نویسندگان زن پس از انقلاب اسلامی» (قاسم‌زاده و کریمی افشار، ۱۳۹۲) به این نتیجه رسیده‌اند که در کنار حضور صعودی زنان رمان‌نویس در جامعه، گرایش آن‌ها به عنوان‌بندی‌های زنانه و نگاه فمینیستی برای هویت‌یابی و کسب مشروعیت نیز افزایش داشته است. پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی تهران «تحلیل ساختارگرایانه رمان‌های نویسندگان زن ایرانی» (دشتی آهنگر، ۱۳۸۹) رمان‌های زنان را در دهه اخیر براساس ریخت‌شناسی پراپ مورد تحلیل قرار داده است و در نهایت به دنبال مشابهت‌ها و الگوهای واحد در عناصر داستانی رمان‌هاست. مقاله «بازنمایی تجربه زنان از جهان اجتماعی در رمان: تحلیل جامعه‌شناسانه پنج رمان پرفروش دهه ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵» (کمالی و همکاران، ۱۳۸۸) مسائل و دغدغه‌های زنانه را بیان و تحلیل کرده‌اند.

۳. روش تحقیق و مبانی نظری تحقیق

در پژوهش حاضر با محوریت زن، به مقایسه سه رمان زنانه‌نویس از نویسندگان دهه ۸۰ شمسی در مقوله‌های زن و اجتماع، زن و سنت، زن از نظر شخصیت و... پرداخته شده است و با روش توصیفی - تحلیلی، داده‌ها تجزیه و تحلیل شده است. در جستار پیش رو شخصیت، نقش و جایگاه زن در اجتماع با مقایسه سه اثر داستانی از نویسندگان توانمند در حوزه ادبیات داستانی معاصر ایران، زویا پیرزاد، فریبا وفی و سارا سالارکیا، تحلیل شده است. کلاریس، ترلان و گندم به‌عنوان شخصیت‌های اصلی زن در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، ترلان و احتمالاً گم شده/م به مثابه نماینده زنان جامعه بررسی می‌شوند. جامعه‌شناسی آفرینش ادبی با تأکید بر آرای لوسین گلدمن به دنبال تأثیر اتفاقات و طبقات اجتماعی و نهادهای جمعی بر ساختار و بافتار آثار ادبی است. وی به همراه افرادی هم‌چون جورج لوکاج در پی یافتن و بررسی پیوندهای بین مسائل اجتماعی و رمان‌های بزرگ بودند. یکی از نهادهای اجتماعی مهم و اثرگذار بر بافتار آثار هنری، نهاد خانواده است که محوریت مرد و زن باعث شکل‌گیری تفکرات کلان می‌گردد.

نخستین نظام منسجم یکپارچه و منسجم در جامعه‌شناسی ادبیات از سوی جورج لوکاج پایه‌گذاری شد که او را از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی ادبیات دانسته‌اند. وی دیدگاه تحلیلی مدنظر خود را در این زمینه براساس پیوند نزدیک و دیالکتیکی هنر و جامعه بنا می‌نهد و به پشتوانه برخی منابع فکری و مراجع علمی نیز تأکید ویژه‌ای دارد که ادبیات را هرگز نباید جدا از فرایند تکاملی زندگی در نظر گرفت. واقعیت نیز همین‌گونه است که برخی آثار ادبی آنطور ژرف‌بینانه به شرایط اجتماعی نگریسته‌اند و آن را با ظرافت تشریح نموده‌اند که گاهی از منابع ناب جامعه‌شناختی آموزنده‌تر هستند؛ چنان که ژان دووینو می‌کوشد تا ثابت کند اگر بالزاک و دیکنز امروز زنده بودند، قطعاً جامعه‌شناس می‌شدند. (دووینو، ۱۳۷۹: ۲).

تلاش ما در بررسی نقد جامعه‌شناختی رمان با عنایت به پیوند ناگسستنی هنر و جامعه، توجه به رویکرد ساخت‌گرایی تکوینی بوده که مورد تأکید لوسین گلدمن، از پیروان جورج لوکاج است. پس از جنگ جهانی دوم، گلدمن اندیشه‌های لوکاج را نوشت و برای مطالعه واقعیت‌های انسانی و اجتماعی روش ساخت‌گرایی تکوینی را دنبال کرد. ساخت‌گرایی تکوینی، یعنی بحث و دقت در ساخت‌هایی که اثر را به وجود می‌آورد و این از نظر گلدمن، جهان‌بینی طبقات اجتماعی می‌باشد. گلدمن در تشریح این نظریه در جامعه‌شناسی ادبیات، بر این نکته تأکید دارد که آفرینش فرهنگی، رفتاری ممتاز و معنادار است و به هدفی نزدیک می‌شود که اعضای گروه اجتماعی معینی به آن گرایش دارند (گلدمن، ۱۳۷۷: ۲۰۳)؛ یعنی اثر هنری را یک نفر نمی‌آفریند، بلکه یک طبقه آن را می‌سازند. عامل اصلی و حیاتی ساخت‌گرایی تکوینی، پایگاه اجتماعی نویسنده و گروهی است که او و قهرمانان داستان او به آن تعلق دارند. بنابر این نظریه، ما نیز در تحلیل این رمان از چارچوب نظری بحث ساخت‌گرایی استفاده کرده‌ایم. براین اساس

جهان‌بینی که در رمان ارائه می‌شود و بیانگر طبقه اجتماعی شخصیت‌های درگیر در رمان است؛ حکایت از پایگاه اجتماعی نویسنده و نوع نگرش او به مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمان مطرح در رمان دارد. گلدمن مبحث قهرمان پروبلماتیک **Problematic** را مطرح می‌کند. به نظر وی در هر رمان رئالیستی شخصیت‌هایی وجود دارند که به سبب پابندی به ارزش‌های راستین؛ پروبلماتیک، یعنی مسأله-دار هستند. قهرمان پروبلماتیک، فردی مسأله‌دار، بی آینده، معترض و پرمشکل است که در جهانی تباہ جویای ارزش‌های اصیل و کیفی انسان است. گلدمن در تعریف این واژه و برای پرهیز از هرگونه بدفهمی این گونه می‌نویسد: «اصطلاح شخصیت «پروبلماتیک» نه به معنای فرد «مسأله ساز» بلکه به معنای شخصیتی به کار می‌بریم که زندگانی و ارزش‌هایش، او را در برابر مسائل حل‌نشدنی که نمی‌تواند آگاهی روشن و دقیقی از آن‌ها به دست آورد، قرار می‌دهند و این ویژگی است که قهرمان رمان را از قهرمان تراژیک جدا می‌کند». به نظر گلدمن، «قهرمان، فردی پروبلماتیک است که در جامعه به دنبال ارزش‌های اصیل کیفی و راستین، مانند عدالت، آزادی و عشق می‌گردد. کارپرداز اصلی اثر، گروهی است که این جهان‌بینی در اندرون آن تدارک یافته است، نه نویسنده که کارگزار آن است» (گلدمن، ۱۳۶۹: ۱۱).

۳-۱. ساختار معنادار

از میان کلیت‌هایی که در فرایند دریافت و تشریح به هم پیوسته اند، ساختار معنادار و جهان‌نگری است. این ساختار، عامل تعیین‌کننده‌ای است که متن را به یک کل منسجم بدل می‌کند و این مفهوم را گلدمن، ابداع کرده است. همهٔ وجوه انسان از عواطف و اندیشه و فکر و احساس، معنادار هستند و هر عمل انسان به منظور رسیدن به هدفی شکل می‌گیرد و می‌کوشد تا پاسخی درخور برای مسألهٔ پیش رو بیابد؛ یعنی همهٔ انسان‌ها می‌خواهند رفتار و اندیشه‌شان را به صورت یک ساختار معنادار و منسجم درآورند و به هدفی نزدیک می‌شوند که همهٔ اعضای گروه اجتماعی به آن گرایش دارند. این ساختارهای شکل گرفته به صورت ساختار منسجم است که جهان‌بینی و نگرش گروه اجتماعی را می‌سازند و با ساختارهای اجتماعی و همچنین ساختارهای ذهنی گروه‌ها و طبقات در ارتباط هستند و در نهایت تنها در صورتی می‌توان به یک ساختار منسجم دست یافت که رفتار افراد با رفتار گروه یا طبقهٔ اجتماعی هماهنگ باشد. ساختار معنادار از نظر گلدمن «جهان اثر ادبی است که برای پاسخگویی به یک موقعیت خاص آفریده شده است و محقق با درون‌فهمی به آن دست می‌یابد» (طلوعی و رضایی، ۱۳۸۶: ۶).

۳-۲. کلیت

در دیدگاه گلدمن «کلیت» مقوله‌ای کاملاً دیالکتیکی است که همین مسأله نیز بنیان اندیشهٔ گلدمن را شکل داده است. «کلیت نه به یک الگوی نظری، انتزاعی و صوری، بلکه به واقعیت تاریخی ساخت‌پذیر

برمی‌گردد. کلیت، فرایندی است پیوسته و همان فاعلی که در پی «ساختن» نظری این کلیت است، عنصری از این فرایند است: با تمام وجود در آن شرکت می‌کند. در نتیجه این امر، اصلی اساسی به دست می‌آید که شیوه دیالکتیکی را از تمام دیگر شکل‌های اندیشه قاطعانه جدا می‌کند: نگاه بیرونی به واقعیت، امکان‌پذیر است (گلدمن، ۱۳۷۶: ۲۵). براین اساس می‌توان گفت که کلیت مقوله‌ای روش‌شناختی است که به واقعیت تاریخی مربوط می‌شود.

۳-۳. طبقه اجتماعی

این مقوله نقش بسیار مهمی در تحولات تاریخی و آفرینش فرهنگی ایفا می‌کند. گروه‌ها و افرادی که هدف عمل و آگاهی آنان، ساخت‌آفرینی کل جامعه و در نهایت، ساخت‌آفرینی مجموعه روابط میان انسان‌ها و روابط انسان‌ها با طبیعت می‌باشد. این طیف و گروه، همان طبقات اجتماعی هستند که زیربنای جهان‌بینی را نیز فراهم می‌نمایند.

۳-۴. جهان‌بینی

این مفهوم در دیدگاه گلدمن بسیار کلیدی است؛ تا حدی که آثار ماندگار را آثاری می‌داند که بیان‌کننده جهان‌نگری‌ها باشند و آن‌ها را به انسجام برسانند و یکی از مهم‌ترین معیارهای ارزش ادبی این است که در اثر به چه میزان جهان‌نگری گروه و طبقه اجتماعی بیان شده و نویسنده و هنرمند تا چه میزان در بیان این مورد، موفق بوده است. در نظر گلدمن، جهان‌نگری شیوه‌ای است که با آن واقعیتی دیده و احساس می‌شود. تنها نگرش فرد نیست و متعلق به گروه‌ها و طبقه اجتماعی است و هنرمند یا نویسنده، جهان‌نگری گروه را ناخودآگاه تحقق می‌بخشد و این جهان‌نگری فردی، نشأت گرفته از جهان‌نگری جمعی است.

«جهان‌نگری مجموعه‌ای از اندیشه‌هاست که در اوضاعی معین بر گروهی از انسان‌ها که در موقعیتی اقتصادی و اجتماعی همانندی به سر می‌برند، یعنی بر طبقات اجتماعی، تحمیل می‌شود» (گلدمن، ۱۳۸۲: ۲۵۱). بنابراین جهان‌بینی، همان آگاهی طبقاتی یا آگاهی جمعی است که پیشتر لوکاچ آن را مطرح کرده بود. پس به مجموعه افکار و اندیشه‌هایی که اعضای گروه و افراد طبقه‌ای را به هم پیوند می‌زند و آن‌ها را از گروهی دیگر جدا می‌کند، جهان‌بینی می‌گویند که وحدت و یکپارچگی هر اثر ادبی بسیار به آن بستگی دارد. در مجموع میان کلیت اثر ادبی و وضعیت اجتماعی دوره‌ای که اثر در آن خلق شده، مطابقت وجود دارد و وظیفه منتقد ساختارگرا کشف این مطابقت و تحلیل آن است (گلدمن، ۱۳۸۲: ۱۳).

۴. یافته‌های پژوهش

۴-۱. رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم

خلاصه رمان

رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، روایتگر زندگی زنی ۳۸ ساله بانام کلاریس است که به همراه شوهر و سه فرزندش و همچنین چند خانواده ارمنی دیگر در یکی از شهرک‌های سازمانی شرکت نفت در آبادان زندگی می‌کنند. ماجراهای رمان در دهه ۴۰ اتفاق می‌افتد و کلاریس که راوی داستان است زنی خانه‌دار می‌باشد که درگیر و دار زندگی یکنواخت و روزانه‌اش، سعی می‌کند تا در کنار مدیریت خانه به زندگی‌اش، رنگ و روایی تازه ببخشد که این اتفاق با آمدن همسایه جدید (امیل) رنگ واقعیت را به خود می‌گیرد و او که از زندگی با همسرش سرخورده شده است، دلبستگی آرامش‌بخش به این مرد جوان تازه‌وارد، این فکر را در او پرورش می‌دهد که می‌تواند زندگی نوی را برایش به ارمغان بیاورد. کلاریس که زنی متأهل و پایبند به اصول اخلاقی است مدت‌ها بر سر این علاقه به صورت یک کشمکش درونی با خود درگیر می‌شود اما جسارت لازم را برای بیان عشق ندارد و اندک زمانی نمی‌گذرد که پی می‌برد آنچه قرار است ماجرای عاشقانه بزرگی در زندگی‌اش بشود تنها یک سوءتفاهم است و در پایان داستان امیل از علاقه خود به زن دیگری به نام «ویولت» پرده برمی‌دارد. اما مادر امیل با این ازدواج مخالف است و در نتیجه این خانواده در همان سکوتی که آمده بودند، آبادان را ترک می‌کنند. کلاریس درگیر و دار این اتفاق، به درک و شناخت جدیدی از خود می‌رسد و در نهایت به زندگی خانوادگی خود برمی‌گردد و در پایان بعد از آشنایی با خانم نوراللهی (زنی فعال در عرصه اجتماع و حقوق زنان)، تصمیم به ورود در فعالیت‌های اجتماعی می‌گیرد. در خلال داستان به موضوعات اجتماعی و سیاسی آن سال‌ها نیز گریزی زده می‌شود و کلیشه زندگی زنان و مشکلات‌شان را مورد رصد قرار می‌دهد.

۴-۱-۱. تحلیل جامعه‌شناسانه جایگاه زن در رمان

زویا پیرزاد از جمله نویسندگان موفق جریان فمینیستی است که در آثار خود به بازتاب مسائل زنان، توجه خاصی دارد. دغدغه اصلی او بی‌توجهی به هویت و جایگاه وجودی زنان در جامعه است که با قلمی زنانه در لایه‌های مختلف متن آثارش نمود بیرونی پیدا کرده است.

«چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» یک رمان اجتماعی است که بیانگر یک دوره خاص فکری و بینشی از بدنه اجتماع می‌باشد. خواننده به درون اجتماع آن عصر می‌رود، با انسان‌های آن دوره زندگی می‌کند و درد ورنج‌ها و دغدغه‌های آن‌ها را با تمام وجود احساس می‌کند. این کتاب، تنها یک رمان نیست بلکه برشی از یک مقطع خاص اجتماع است و این نشانه‌ای بر اهمیت اثر می‌باشد. همان‌طور که گلدمن معتقد است که «آثار باید با ساختارهای بنیادین واقعیت تاریخی و اجتماعی مرتبط باشد» (پاسکادی، ۱۳۷۶) و نیز رابطه متقابل و یک‌سویه این اثر با جنبه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ساختار فراگیری که این اثر در آن بازآفرینی شده، باعث می‌شود که ماندگار باشد و مورد نقد قرار گیرد.

از دیدگاه پاسکادی «فرضیه بنیادین ساخت گرایی تکوینی این است که هر رفتار انسانی کوششی است برای دادن پاسخی بامعنا به وضعیتی معین و از همین رهگذر ایجاد تعادلی میان فاعل عمل و موضوعی که عمل بر آن واقع شده است.» (همان: ۵۶)

این رمان یکی از رمان‌های زن‌محوری است که در سال‌های اخیر با دغدغه بررسی دنیای زنان جای خود را در میان انبوه رمان‌های معاصر زبان فارسی گشوده است. در میان زنان داستان‌نویس که دغدغه بازنگری در زبان جنسیت جامعه را از خود نشان داده‌اند، می‌توان از زویا پیرزاد نام برد که با اندیشه و رویکردی متفاوت اما ساده و روان وارد بطن زندگی خانوادگی مردم می‌شود و دغدغه‌ها و رنج‌ها و اندوه‌های هم‌جنسان خودش را از این طریق بیان کرده است. او دوست دارد که زنان هم در کنار مردان صاحب جایگاهی بشوند که حق قانونی و طبیعی آن‌هاست و این شکاف جنسیتی و تبعیض و نگاه مردسالارانه از میان برداشته شود تا زنان هم در اجتماعی که زندگی می‌کنند برای خود سهمی قائل شوند. او به کلیت زندگی و سرنوشت کلی انسان‌های این جامعه می‌پردازد تا شاید برای نسل‌های بعدی این مشکلات و رنج‌ها ادامه نداشته باشد. پیرزاد با نوشتن این رمان و باقی‌آثارش، اعتراض خود را نسبت به این شرایط فریاد می‌زند. موضوع و کنش اصلی این رمان، زنانه است و ما با انبوهی از مسائل زنانه مواجهیم. قرار دادن زنان در جایگاه شخصیت‌های اصلی داستانی او و بیان مشکلات و گرفتاری‌های زنان در جامعه، نشانه‌هایی برای اثبات این رویکرد نویسنده می‌باشد.

رمان در نگاه اول و ابتدایی، رمانی در فضای پست‌مدرنیستی است که بیانگر نگاه به مشکلات زنان در جوامع سنتی است. نویسنده قصد دارد دیدگاه سنتی نسبت به زنان را نشان دهد. شخصیت اصلی این داستان زنی است که در مواجهه با زندگی و یکنواختی آن قرار گرفته است و داستان و بن‌مایه آن حول مشکلات و دغدغه‌های این زن می‌چرخد. درونمایه محوری این داستان، نمایش‌دهنده تضاد عمیقی است که میان نیازهای لطیف زنانه و قانونمندی‌های سخت‌گیرانه محیطی مردانه وجود دارد. تجربه‌ای زنانه را از کلاریس بیان می‌کند و البته از زبان خود او و لحنی کاملاً زنانه پیش می‌برد. از تجربه‌هایی ساده و پیش‌پاافتاده حرف می‌زند که شاید در نگاه اول درخور توجه نباشند اما نویسنده با چنان ظرافتی آن‌ها را بیان می‌کند که شایسته بیان شدن و خوانده شدن باشند و وجهی درخور توجه به رمان می‌دهد.

نویسنده در این رمان به‌خوبی توانسته از پس بیان و توصیف کردن کشمکش‌ها و دغدغه‌های زنان حاضر در آن دوره که می‌تواند جلوه‌ای از اجتماع آن زمان باشد- که نمونه فضای غالب مرد سالارانه است- بر بیاید. هر کدام از زنان، جلوه‌گر و نماد وجهه‌ای از شخصیت زنانه هستند. راوی اول شخص یک زن است و احتمالاً مسائل را از دیدگاه زنانه مورد رصد قرار می‌دهد. کلاریس در عین اینکه زنی باسواد است، نمی‌خواهد با دنیای فکری و عقیدتی مردان درآمیزد یا موضعی در برابر آن‌ها بگیرد. او از نگاه فمینیستی می‌گذرد و تنها به دغدغه‌ها و بازیابی هویت زنانه‌اش معطوف می‌شود. حتی در بیان حس

و حال عاشقانه خود هم زبانی زنانه دارد و حالتی درددل گونه به خود می‌گیرد که بهترین حالت برای بیان دغدغه‌های راوی داستان است.

پیرزاد در این اثر خود نیز به دنبال ویژگی‌های زنانه نویسی و توصیفات دقیق و جزئی خود است. نمودار ساده نویسی و جملات کوتاه و صریح به زیبایی متن افزوده است و گاه نمودی شعرگونه را می‌یابند و هم‌چنین دایره‌واژه‌های به کار رفته حول محور خانواده و دل‌مشغولی‌های زنان است و واژگان مربوط به این حوزه از بسامد فراوانی برخوردار است چون درباره‌ی زنان و دغدغه‌های آن می‌نویسد و کلام هم همان رنگ را به خود گرفته است. واژه‌های به کار رفته در این زمینه عبارتند از: دل‌مشغولی‌های زنانه درباره‌ی پخت و پز و تکرار واژگانی از قبیل آشپزخانه، گوجه‌فرنگی، نمکدان، یخچال، اسامی غذاهای مختلف؛ لباس‌هایی که زنان می‌پوشند مانند دامن و روسری و ... از بسامد فراوانی برخوردار است. (حکمت، ۱۳۹۴: ۸۹)

«به رخت‌های روی بند نگاه کردم: جوراب‌های پسر، زیردامنی‌های یک‌شکل و یک‌اندازه دوقلوها، پیراهن‌های آرتوش، ملافه و روبالشی» (پیرزاد: ص ۳۴).

«آرتوش مهره‌ای توی دست چرخاند. «آهان.» بعد پوزخند زد. مرخصی گرفته برای عوض کردن خاک گلدان؟ واقعا که.» (پیرزاد: ص ۱۴۷)

پیرزاد در این اثر، ما را به نظاره‌ی جدال درونی راوی داستان می‌کشانند. جنبه‌های مختلف شخصیت کلاریس و جدال دایمی آن‌ها بر بیگانگی او از خویشتن و درماندگی‌اش در روزمرگی‌ها و نیازهای روزمره است. درگیری‌های ذهنی او و تضادهای درونی‌اش در کشاکش این اتفاقات تجلی می‌یابد. از یک سو بی‌حوصله و ایرادگیر و از سوی دیگر خوش‌بین و مهربان و منطقی است. کلاریس به‌عنوان شخصیت اصلی داستان، ایستا و ساده است و در تمام طول داستان، تغییر آنچنانی پیدا نمی‌کند. زنی خانه‌دار که دارای مدرک زبان انگلیسی از شرکت نفت است و نماد یک زن ایرانی به حساب می‌آید که در زندگی‌اش محرومیت‌ها و محدودیت‌های زیادی دیده است که در نهایت تبدیل به شخصیتی مستقل می‌شود.

«بیرون که رفتند و بر بدبین ذهنم مثل همیشه پيله کرد. دخترک با آن دقت به چی نگاه می‌کرد؟ مبادا جایی کثیف باشد؟ نکند آشپزخانه به چشمش زشت یا عجیب آمده؟ و خوش‌بین به دادم رسید. آشپزخانه‌ات شاید زیادی شلوغ باشد؛ اما هیچ‌وقت کثیف نیست. در ضمن نظر یک دختر بچه نباید برای آدم مهم باشد (پیرزاد: ص ۱۵۶).

بنابراین، پیرزاد با تأکید بر تعارض و تضاد کلاریس در زندگی خانوادگی و بیان خواسته‌ها و آرزوهایش، استغراق درون او را در موقعیت‌های مختلف به زیبایی توصیف می‌کند. ورود امیل و خانواده

او به زندگی کلاریس تلنگری است که او را به سمت خودشناسی نزدیک می‌کند. این حضور سرزده مسأله امکان عشق را مطرح می‌کند و پرتو جدیدی را در زندگی و ذهنش می‌افکند و همچنین وضع و امکان جدیدی را به چشم‌انداز فعالیت‌های اجتماعی کار با خانم نوراللهی می‌بخشد. به طور کلی، مسأله معنای زندگی و هویت، دغدغه و درونمایه اصلی این رمان است که پیرزاد آن را در جنبه‌های مختلف زندگی کلاریس، راه رفتن و فکر کردن، مدام در خانه ماندن و معاشرت کردن با شخصیت‌های دیگر رمان نشان داده است.

«کلنجر رفتن با مسائل تکراری کلافه‌ام کرده. باید کاری بکنم برای دل خودم» (پیرزاد: ص ۱۹۹) در این رمان کلاریس به دلیل مخالفت با جامعه تباه خود و هنجارهای نانوشته آن و ایدئولوژی‌های مردسالارانه به عنوان افرادی پروبلماتیک معرفی می‌شوند. او که شخصیت اصلی رمان است؛ نمود بارز فردی است که از جهان بیرون بریده است و گاه در لابلای کنش‌های شخصیتی اش به نوعی از خود بیگانگی رسیده است. راوی داستان، شخصیت مسأله دار، پرمشکل، معترض و بی‌آینده است که آزادی، عشق و عدالت را جستجو می‌کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های بارز این اثر، ساده‌گویی است. این اتفاق باعث ارتباط خوب مخاطب با نویسنده و اثر شده است. به مسائل مربوط به منزل با جزئی‌نگری و نگاهی دقیق، نظر می‌اندازد و از این طریق به نوعی زندگی تکراری و خسته کننده یک زن خانه‌دار را نشان می‌دهد و همه این جزئیات به دنبال تحقق این هدف است.

نوع نگاه انتقادی پیرزاد در این اثر گاهی اوقات اجتماعی را مورد خطاب تیغ تیز انتقاد قرار می‌دهد که با اعمالشان چهره زمختی در جامعه بروز داده اند و هیچ توجهی به زنانگی‌های لطیف ندارند و در این جامعه جای خالی ایمان خیلی احساس می‌شود.

رمان از دو نما قابل بررسی و واکاوی است: در نمای بیرونی خود داستان زنی است که به علت دل‌سردی در امور روزانه و زندگی یکنواخت زناشویی‌اش به خاطرات خود پناه می‌برد که این روایت با حضور امیل و رویا پردازی کلاریس، جذاب و خواندنی می‌شود که در نهایت به زندگی معمول خود باز می‌گردد. اما نمای درونی رمان، زنی را به تصویر می‌کشد که نسبت به دنیای زنانه خود دچار دلزدگی شده و به دنبال یافتن معنایی برای حضوری متفاوت از خود است. مسیری که همواره با تعارض‌ها و تضادهای درونی یک زن همراه است.

رمان با تصویرآفرینی از دنیای زنان با فضای آشنای آشپزخانه و دغدغه‌های یک مادر خانه‌دار و یک کدبانو شکل می‌گیرد.

«لبه جیب روپوش آرمینه خدا می‌داند برای چندمین بار شکافته بود. ندیده میدانستم لب جیب آرسینه هم شکافته است. بندینک یقه سفید آرمینه باز بود... مبادا جایی کثیف باشد؟ نکند آشپزخانه به چشمش زشت یا عجیب آمده باشد.» (پیرزاد: ص ۱۰)

و در پی آن، رمان به سرعت به تعارض درونی یک زن وارد می‌شود که این شکاف هستی‌شناختی تحت عناوین «ور خوشبین» و «ور بدبین» ذهن مورد اشاره قرار می‌گیرد. شخصیت اصلی رمان همواره میان این دو بخش از شخصیت خودش درگیر است.

«ور بدبین ذهنم مثل همیشه پيله کرد.» (پیرزاد: ص ۱۸)

که اشاره‌ای به انتظارات دوگانه جامعه از زنان در مقام یک فرد و در عین حال یک مادر و همسر نمونه می‌باشد. انتظاراتی که دنیای زنانه را همواره در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

«من هم از دست مادرم که فقط بلد است ایراد بگیرد و غذا بپزد و گل بکارد و غر بزند... نجات می‌یابم... ناگهان گویی آینه‌ای جلویم گذاشته‌اند...» (پیرزاد: ص ۱۹۰).

در این رمان به مانند اکثر رمان‌های زنانه‌نویس، دنیای مردان و زنان به صورت کامل تفکیک شده می‌باشند و جهان سیاست، جهانی مردانه و حریم خانه، جهان زنانه تلقی می‌شود:

«مسأله اعتقاد نیست، مسأله خودخواهی است. ما زنها از صبح تا شب باید جان بکنیم که همه چیز برای شما مردها آماده باشد که به خیال خودتان دنیای بهتری بسازید. نه به فکر ما هستید نه به فکر بچه‌ها.» (پیرزاد: ص ۲۶۲)

نکته مورد بحث در نیمه اول رمان، رخ‌نمایی می‌کند: نگاه توأم با شک و تردید نسبت به وظایف مادری و همسری که سبب نوعی دلزدگی از زندگی روزمره می‌شود و نویسنده سعی در بیان این مطلب دارد که زندگی زنانه، دوری تکراری و بی‌هدف را شامل می‌شود. اما در هر حال زنان مشغول انجام امور مادری و همسری در کمال دقت هستند.

«نه با کسی بحث کن، نه از کسی انتقاد کن. هرکی هرچی گفت بگو حق با شماست و خودت را خلاص کن.» (پیرزاد: ص ۳۱).

یکی دیگر از مباحثی که در این رمان جلوه داده شده است و نمایانگر فضای حاکم بر اجتماع است، «مردسالاری» می‌باشد. در این جامعه، زنان تحت سیطره مردان هستند و باید روحیه اطاعت و سکوت داشته باشند. نویسنده با انتخاب یک زن به عنوان قهرمان داستان، در پی آن است که موانع و معیارهای نظام مردسالار را نشان دهد و در پی آن به صورت ضمنی نارضایتی‌اش را از نظام مردسالار نشان دهد.

«مسأله اعتقاد نیست، مسأله خودخواهی است. ما زنها از صبح تا شب باید جان بکنیم که همه چیز برای شما مردها آماده باشد که به خیال خودتان دنیای بهتری بسازید. نه به فکر ما هستید نه به فکر بچه‌ها.» (پیرزاد: ص ۲۶۲)

در این رمان نیز ازدواج به عنوان یک واقعیت اجتماعی پذیرفته شده نمایش داده می‌شود. البته در اینجا نگاه انتقادی متوجه جنبه‌های فرعی ازدواج که در جهان معاصر مهم‌تر از هدف اصلی آن قرار گرفته‌اند، می‌شود و هرگز به اصل ازدواج به عنوان بازتولید کننده وضعیت زنان در جامعه پرداخته نمی‌شود. به عبارت دیگر رمان تحت تأثیر فرهنگ حاکم بر جامعه معاصر خود نه اصل ازدواج، که تشریفات خارج از حدود آن را که در نگاه جامعه جایگاه والاتری یافته است به چالش می‌کشد.

«مثل تو آنقدر خودم را کوچک کنم که انگشتر عروسیم یک حلقه کوفتی باشد که صنار هم نمی‌ارزد.» (پیرزاد: ص ۳۴)

«پدرم گفت شاعر به درد نمی‌خورد. گفت به خاطر ثروتم می‌خواهد با من ازدواج کند. گفت کسی عاشق دختر کوتوله نمی‌شود ولی شوهرم و پدرم عاشق شدند. عاشق ثروت هم‌دیگر. پدرم گفت اگر زنش نشوم ...» (پیرزاد: ص ۱۸۴).

رویکرد سیاسی هم یکی از ابعاد مورد نظر در این رمان است. نداشتن حق رأی یکی از دغدغه‌های زنان در این رمان است زیرا یکی از ابعاد مشارکت سیاسی زنان، شرکت در انتخابات می‌باشد.

«صدای خانم نوراللهی نازک بود و ته جمله‌ها را می‌کشید: در خاتمه یادآوری می‌کنم که ما تا کنون در این راه بسیار کوشیده‌ایم. خیلی فریادها از حلقوم زن ایرانی برخاسته. چیزی که هست این فریادها با هم نبوده و در یک جهت نبوده و هماهنگی نداشته.. باز هم تکرار می‌کنم که اولین خواست و هدف بانوان ایران، داشتن حق رأی است.» (پیرزاد: ص ۷۷).

شخصیت اصلی داستان یعنی کلاریس را می‌توان نمادی از زنانی دانست که سعی می‌کنند محیط اطراف را مطابق میل خود تغییر دهند و در مقابل جبر، تسلیم نشوند. به همین دلیل در سیر حوادث رمان، نویسنده به بیان علایق، خواسته‌ها و ارزش‌ها و احساسات این شخصیت به عنوان محور مرکزی یک نماد یا الگو می‌پردازد. شخصیتی که رنج کشیده و از شرایط موجود، ناراضی است و در پی یافتن راه حلی برای مشکلات زندگی می‌باشد و در نتیجه، داستان با رویکرد فمینیستی قابل بررسی است.

گفتگوی اشخاص در این داستان نشانگر جایگاه اجتماعی آن‌هاست. کلاریس، امیل سیمونیان از طبقه روشنفکر جامعه هستند و دیالوگ‌های آن‌ها بیشتر برآمده از تعقل و منطق است. مادر نیز مانند اکثر زنان آن عصر، مطیع و فرمانبر و خانه دار است و تنها دغدغه‌اش در چهاردیواری خانه و بزرگ کردن بچه‌ها خلاصه می‌شود. زنانی که برای ایجاد تغییر و تحول در مسیر زندگی شان تلاش و کوشش می‌کنند ولی موفق نمی‌شوند.

در این رمان با فضایی روبرو هستیم که زن، اسیر سنت‌های مردسالارانه است و به خاطر زن بودن باید مصائب زیادی را تحمل کند؛ در نتیجه با توصیف مشکلات زنان روبرو هستیم. شخصیت اصلی داستان، زن است و ماجرای محوری داستان حول مسائل زنان می‌چرخد. کلاریس از دغدغه‌های کلان فمینیستی می‌گذرد و نگاهی نو به هویت، فردیت و زندگی عاطفی خود می‌اندازد. او از عشق ممنوعه خود به نحوی کاملاً زنانه سخن می‌گوید. او به راحتی نوسان‌های اندیشه‌اش را از طریق خلق عبارتی با نام «وَر ذهنی‌اش» به مخاطب می‌فهماند.

در رمان مدنظر، روح نویسنده در جسم شخصیت اصلی داستان حضور دارد. کلاریس، افکار و عقاید نویسنده را به همراه دارد و انگار نویسنده از زبان شخصیت اصلی داستان و روای، عقیده و رفتار صحیح و همچنین حقایق را بیان و قضاوت می‌کند. کلاریس از نگاه جنسیت زده و عدم ثبات هویت فردی متنفر است و برای هم جنسان خودش دل می‌سوزاند و سعی در روشن کردن ذهن آن‌ها دارد تا به نوعی آن‌ها را به جایگاه اصلی و حقیقی‌شان در اجتماع و واقعیت برگرداند. حتی برخی از ویژگی‌های کلاریس نیز به نوعی بیانگر اندیشه‌های نویسنده است و انگار پیرزاد، شخصیت و افکار خودش را در کالبد این شخصیت قرار داده و دوست دارد مانند آن‌ها باشد.

نویسنده در پایان این روایت نشان می‌دهد که همچنان مشکلات زنان در جامعه پدرسالار و مردسالار سنتی ایران حکمفرما می‌باشد؛ هرچند که در دوران جدید زندگی خانوادگی و زناشویی به سمت مدرنیسم پیش رفته است؛ اما آن نیز بحران جدیدی بر مسائل زنان افزوده است. تنگنای جدال با زندگی و تابوهای سنت و مدرنیته، بحران هویت جنسی و... گویی سرنوشت زنان در جامعه مردسالار دوری باطل است. همین مشکلات بحران هویت و جایگاه زن ایرانی در مرحله تغییر و تحول اجتماعی در دوران معاصر بر روی روایت زنانه رمان مزبور تأثیر گذاشته است. گویی که سرنوشت زن ایرانی دور باطلی است، با این حال از خلال همین بررسی‌ها و تحلیل‌ها می‌توان بزنگاه‌های دوران گذار را درک کرد و شرایط را برای عبور از این مرحله هموار ساخت.

۴-۲. رمان ترلان

خلاصه رمان

رمان بیانگر اتفاقات زندگی ترلان و رعنا است که سال‌های نوجوانی‌شان با روزهای پرشور انقلاب همراه می‌شود و نشان دهنده دغدغه‌های این دو دختر تبریزی است. ترلان و رعنا در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که مردسالاری به عنوان شاکله اصلی خانواده، ارزش دارد و مادر نیز زنی خانه‌دار و سنتی و مهربان است. پدر ترلان، مردی خسیس است که برای اندکی خرج، خانواده را تحت فشار قرار می‌دهد. ترلان برای مبارزه با پدر به اعتصاب غذا روی می‌آورد که با واکنش پدر روبرو می‌شود: یک نون خور

کمتر! بعد از فوت پدر، ترلان به همراه مادر، خواهر و دو برادرش در خانه ی پدری می ماند در حالی که برادر بزرگ تر برای کار به تهران می آید.

رعنا نیز به همراه پدر و مادر ناتنی و برادرها و خواهرهای ناتنی اش زندگی می کند. با تشویق پسرخاله- اش به فعالیت های سیاسی روی می آورد که در این گیر و دار با ترلان آشنا می شود. ترلان وظیفه نوشتن اعلامیه ها و رعنا نیز وظیفه پخش کردن اعلامیه ها را عهده دار هستند. کم کم با پایان یافتن دوران تحصیل و دستگیری مسئول حوزه فعالیت آن ها، ترلان و رعنا کارها و فعالیت هایشان را در کتابخانه پی می گیرند و در این بین ترلان برای خود، شغلی دست و پا می کند و رعنا هم زیر دست مادر ناتنی اش به انجام امور خانه می پردازد. «اوحدی» که از دوره دبیرستان آن ها را زیر نظر داشته و موجب دستگیری و اخراج چندین نفر شده است، اجازه نمی دهد که آن ها به شغل دولتی برسند و شانس استخدام شدن را از آن ها گرفته است.

پس از مدت کوتاهی، ترلان، شغلش را از دست می دهد و با ترلان در پی آگهی های استخدامی جدید به آگهی «استخدام پاسبانی» برمی خورند و فرم مربوط به آن را پر می کنند با نفوذی که پدر ارتشی رعنا دارد، تحقیقات محلی را تغییر می دهند و پس از گذراندن امتحانات و معاینات برای تکمیل دوره آموزشی به تهران می آیند و وارد محیط خشک و سخت پادگان شبانه روزی نظامی می شوند که این سخت گیری ها بیش از پیش خاطر ترلان و رعنا را آزرده می کند. ترلان می کوشد در این محیط به آرزوی دیرینه اش که همان نویسنده شدن بود، برسد و رعنا هم به جنگ با دشواری ها می پردازد که هیچ نصیبتش نمی شود.

دختران دیگری که با آن ها در شبانه روزی به سر می برند، همگی برای فرار از پدر سالاری و کسب درآمد به آنجا آمده اند و آرمان هایشان فرسنگ ها با آرمان های این دو فرق دارد. دیدارهای گاه و بیگاه ترلان با برادرش در تهران و دوست جدید آبادانی که در پادگان پیدا کرده، ترلان را تا حدودی تسکین می دهد ولی رعنا در افسردگی عمیقی فرو رفته است و مدام در فکر پسر عمویش به سر می برد. ترلان در طی مرخصی کوتاهی که به تبریز می رود، متوجه می شود که رضا با هاله، خواهر ناتنی رعنا، نامزد کرده است و در بازگشت این خبر را به رعنا می دهد و این اتفاق بیش از پیش رعنا را منزوی می کند تا خودش به تبریز می رود و در بازگشت سعی می کند با موضوع کنار بیاید.

ترلان که هنوز نتوانسته خود را با محیط پادگان، سازگار کند به نوشتن وقایع می پردازد و این نوشته ها در بازرسی ناگهانی به دست فرمانده پادگان می افتد و فرمانده نیز تنها به این بازرسی اکتفا نکرده و صورت ترلان را با سیلی می نوازد و این اتفاق، ترلان را منزوی تر می کند.

در پایان دوره، وقتی که مکان خدمت همه مشخص می شود؛ ترلان و رعنا به خاطر اتفاقات گذشته، بلامتکلیف می مانند. رعنا به دنبال راهی برای درست کردن اوضاع است در حالیکه ترلان به نویسنده شدن

فکر می‌کند و کم‌کم از دیگران دوری می‌گزیند و می‌فهمد که می‌تواند بنویسد و نویسنده شده است در حالی که هیچ تضمین شغلی برای او و رعنا در کار نیست.

۴-۲-۱. تحلیل جامعه‌شناسانه جایگاه زن در رمان

داستان بیانگر اتفاقات زندگی دختری است که دوران جوانی را با بلندپروازی‌ها و محال‌اندیشی‌های خاص دوران جوانی پشت سر گذاشته است. ابتدای جوانی ترلان همزمان با فروپاشی نظام پهلوی است؛ در نتیجه ابتدا به توصیف حالات دختری جوان و انقلابی و معترض می‌پردازد که بعدها نویسنده می‌شود و در ادامه ی داستان به تضاد و تقابل این روحیه ی انقلابی با فضای خشک و عبوس پادگان می‌پردازد: «ماجرای بزرگ ملت به کمکش آمد. دگرگونش کرد. ایده عدالت هیجان‌زده‌اش می‌کرد. پنهان از چشم پدر به تظاهرات رفت و خیلی زود به شورشی جوان خانواده تبدیل شد.» (وفی، ۱۳۸۸: ص ۵)

درونمایه محوری این داستان، نمایش‌دهنده تضاد عمیقی است که میان نیازهای لطیف زنانه و قانونمندی‌های سخت‌گیرانه ی محیطی مردانه به نام «پادگان» وجود دارد. پادگانی دخترانه یا زنانه که در آن دخترها و زن‌ها نمی‌توانند تبدیل به «مرد» شوند! اما به قول ترلان هر چه هست، می‌تواند او را در بلندایی قرار دهد که دور از ماجراهای خاله‌زنکی احمقانه است. همه انگیزه ترلان برای «رفتن» در کنجکاوی خلاصه می‌شود و یا رفتن از مرحله‌ای به مرحله دیگر و چشیدن طعم گس ماجراهایی دیگر: «فکر کرد ماجرا همین است؛ ایستادن روی بلندی و از آنجا به دیگران نگاه کردن ... حسی بود که به جستجوی دوباره‌اش می‌ارزید. اگر چه دیگر نه هدف، عالی بود نه وسیله. هیچ چیز، هیچ چیز را توجیه نمی‌کرد ... اما باز هم یک بلندی بود که می‌توانست بالای آن در ماجراهای احمقانه طنز و دخترخاله‌ها شریک نشود. در پایان دخترهایی بودند که می‌توانستند لقب‌های نه چندان شایسته قبلی‌شان - دراز بی‌مصرف و نردبان - را دور بیندازند و با احساس قدردانی از قد و اندازه‌شان شانه‌ها را برای درجه‌ای که قرار بود سال بعد روی آنها زده شود، صاف نگه دارند.» (همان: ۹ و ۸)

نویسنده در این رمان به خوبی از پس بیان و توصیف کردن کشمکش‌ها و دغدغه‌های دختران حاضر در پادگان نظامی که می‌تواند جلوه‌ای از اجتماع آن زمان باشد - که نمونه فضای غالب مرد سالارانه است، بر بیاید. هر کدام از دختران، جلوه‌گر و نماد وجهه‌ای از شخصیت زنانه هستند. مینا دختری است که در خواب‌ها و رویاهای سانسور شده اش به دنبال شاهزاده ی سوار بر اسبی است که شاید روزی بیاید و گاهی به دور از چشم دیگران ماتیک می‌زند و آرایش می‌کند و ذهنش پر از تصاویر ممنوعه است. فیروزه دختری سبکسر است که انگار برای مسخره بازی و بذله‌گویی خلق شده است. ترلان و رعنا با اتکا به کتاب‌هایی که خوانده‌اند، ژست روشنفکر مآبانه آن عصر را دارند و یک سر و گردن از بقیه بالاترند و مدام در پی افکار و ایده‌های سیاسی خود هستند.

وفی در این اثر خود نیز به دنبال ویژگی‌های زنانه‌نویسی و توصیفات دقیق و جزئی خود است. نمودار ساده نویسی و جملات کوتاه و صریح به زیبایی متن افزوده است و گاه نمودی شعرگونه را می‌یابد: « ترلان می‌خندد و به دروغ‌های کوچکی فکر می‌کند که مثل پول خرد ته کیف آدم‌ها صدا می‌کند» (وفی:ص ۱۰۱). زبان وی در این اثر بیشتر شبیه شعرهای کوتاه محاوره‌ای است که گاهی ورد زبان‌ها می‌شوند و در خاطره‌ها ثبت می‌گردند. او حتی سعی می‌کند واقعیت اجتماع را به صورتی طنزآمیز و همراه با زیرکی به خورد مخاطب بدهد و شخصیت‌های فرعی اثر را شکل دهد.

همان‌طور که بالا گفته شد بسامد فراوان واژه چادر به نوعی اعتراض خاموشی نسبت به متظاهر بودن برخی افراد محسوب می‌شود که شیوه انتقادی وفی را نشان می‌دهد. مثلاً چادر پوشیدن افسران پادگان که در کنار اخلاق بدشان، هیبت بدی به آن‌ها نیز می‌دهد.

در این رمان ترلان و رعنا به دلیل مخالفت با جامعه تباه خود و هنجارهای نانوشته آن و ایدئولوژی‌های مردسالارانه به‌عنوان افرادی پروبلماتیک معرفی می‌شوند. ترلان که شخصیت اصلی رمان است؛ نمود بارز فردی است که از جهان بیرون بریده است و گاه در لابلای کنش‌های شخصیتی‌اش به نوعی از خود بیگانگی رسیده است. رعنا نیز که شخصیتی مبارز و انقلابی به مانند ترلان است؛ پس از آنکه نتوانست برای ادامه مبارزات آزادی خواهانه‌اش به کوبا یا الجزایر برود، راه را در آن دید که به مرکز آموزش نظامی بیاید و پلیس شود. ترلان و رعنا دو شخصیت مسأله دار، پرمشکل، معترض و بی آینده هستند. نوع نگاه انتقادی وفی در این اثر گاهی اوقات اجتماعی را مورد خطاب تیغ تیز انتقاد قرار می‌دهد که با اعمالشان چهره‌ی زمختی از مذهب در جامعه بروز داده اند و هیچ توجهی به زنانگی‌های لطیف ندارند و در این جامعه جای خالی ایمان خیلی احساس می‌شود. حتی عنوان «اسلامی» بودن برای آن مرکز آموزشی، نوعی طنز تلخ همراه با دو پهلویی از جنس نگاه حافظ است تا در لوای آن بتواند انتقادات خود را به محیط پیرامونش بیان کند و از گفتن آن‌ها ابایی نداشته باشد.

«در نمازخانه به دیوار تکیه می‌دهند و پاهایشان را دراز می‌کنند. زن جوانی پرده را کنار می‌زند و با بچه‌گریانش می‌آید تو. بچه را روی موکت می‌گذارد و کهنه‌اش را باز می‌کند. بخار ادرار از ران‌های سرخ‌شده‌اش بلند می‌شود. بوی کهنه خیس توی نمازخانه می‌پیچد.» (وفی، ۱۳۸۸: ص ۱۷)

این انتقادات بیانگر نگاه نسلی است که آرمان‌های عدالت خواهانه‌شان در پس خیانت‌ها و سهل‌انگاری‌ها به تاراج رفت و دوران پر شر و شور جوانی‌شان تلف شد. این نگاه ظاهر بینانه‌ی مذهب در ارکان مختلف پادگان نمود پیدا کرده است و روز به روز ترلان را به سمت از خودبیگانگی نزدیک می‌کند.

حتی عنوان اثر نیز نوعی طنز به چشم می‌آید: ترلان در لغت به معنای زیباست در حالی که محیط پیرامون این اثر پر از زشتی‌ها و پلشتی‌های عمیقی است که نمود ناخوشایندی را متصور شده است به صورتی که باعث شده شخصیت اصلی رمان به یک نوع تهی‌شدگی برسد و به درون خود پناه ببرد. پایان روشن و پر از امیدی که وفی برای ترلان متصور شده است، برهان مناسبی است تا این اثر را از ذیل آثار ناامیدانه خارج کنیم. آن جایی که ترلان برای فرار از دنیای زشت پیرامون به درونش پناه می‌برد و به دنبال آرمان ممکن خود که همان نویسنده شدن است می‌رود. یک نقطه روشن و متعالی که بیانگر آشتی با خود است و بیانگر نگاهی است که به معنویت می‌رسد و پاداش صبر و بردباری‌هایش را می‌بیند.

«روی تخت می‌نشیند. از دور صدای نامفهوم فرمانده می‌آید. صبر می‌کند تا سکوت خودش همه صداها را دور کند. دور و برش به سرعت خالی می‌شود، خالی از هر صدا و خالی از هر جنبشی. احساس می‌کند آرام آرام چیزی به او نزدیک می‌شود. شروع می‌کند به نوشتن. قلبش شادمانه می‌تپد.» (وفی، ۱۳۸۸: ص ۹۲)

این رمان، داستان نرسیدن‌ها و شکست خوردن‌هاست. نوعی تلاش بیهوده‌ی قهرمان برای رسیدن به آرمان‌ها و اهدافش است. داستان بیانگر حسرت‌های ترلان و رعنا و هم‌نسل‌هایش است که شخصیتی توأم با تردید و شک را با خود یدک می‌کشند.

توصیف‌های دقیق و جزئی‌نگری‌ها و نگاه زنانه، روح زنانه نویسی توأم با تفکر و تعمق را به اثر بخشیده است و نیز با داستان پردازی‌های نویسنده در خلال اثر، صحنه‌ی نمایشی را به تصویر می‌کشد. کنش داستان در ارتباط با دیگران و زاویه‌ی دید بیرونی پیش می‌رود اما وقتی بحث بینش و عقیده‌ی شخصیت‌های داستان است، راوی انگار کنار آن شخصیت ایستاده و با شخصیت یکی می‌شود.

نگاه نویسنده نسبت به ترلان گاهی اوقات همراه با پوچ‌گرایی محض است که بیانگر نگرش متفاوت ترلان به محیط اجتماع است و آن را در لابلای گفت و گوهایش به خوبی بروز می‌دهد و به محیط بیرونی و پژمردگی‌هایش تسری می‌دهد: «نکند مشکل فلسفی پیدا کرده‌ای، ماوراءالطبیعه، معنی، هستی، خدا. از وقتی کتاب «انسان چگونه غول شد» و چند کتاب دیگر را خواندم، دیگر به او فکر نکردم. ایمان به او را نمی‌شود با خواندن چند کتاب از دست داد. ترلان می‌خندد. پس از همان اول هم نداشت‌ام و خیال می‌کردم دارم.» (همان: ص ۱۸۵)

در قسمت‌هایی از رمان، نویسنده سعی کرده است تا با بیان تصویرهایی، از سلطه‌مردان در اجتماع حرف بزند و به نوعی اعتراضش را بیان کند. اغلب دخترهایی که در این رمان هستند از پدر، مادر و یا

برادرشان کتک خورده اند و هیچ گاه گذشته شان را فراموش نکرده اند و همان ترس ها و دردها و حقارت هایشان را به بزرگسالی آورده اند. دختر آبادانی به ترلان می گوید: «من از برادر بزرگترم می ترسیدم، از پدرم هم. ولی ترسم از آن ها توی دلم نمی ماند، احساس ضعف نمی کردم. برادرم کتکم می زد. عصبانی می شدم ولی در همان حال می دانستم آدم بدبختی است.» (همان: ص ۹۵)

زمانی که فرمانده به ترلان سیلی می زند او به یاد گذشته خود و کتک هایی که از پدر و برادرش می خورده، می افتد: «در مدرسه بچه ای سربه زیر و درس خوان بود و در خانه پادو و کتک خور برادرها و پدر.» (همان: ص ۵)

شخصیت های تشکیل دهنده ی این رمان از سوی مردان مورد ظلم واقع می شوند؛ خواه پدر باشد یا برادر یا شوهر. انسان های مظلوم و ستم کشیده ای که تعدادشان کم نیست.

از دیگر بارزه های تحلیل جامعه شناختی شخصیت های این رمان آن است که هر شخصیت برای کاری، هدفی دارد؛ مثلاً ترلان و رعنا انگیزه های خودشان را برای پاسبان شدن دارند. رعنا کارش را از دست داده بود و سر بار خانواده بود و با خواستگارها بداخلاقی می کرد. به همین خاطر شخصیت ها طبیعی و زنده به نظر می آیند و انگار از تجربه های زیسته شده ی نویسنده برگرفته شده اند.

دو شخصیت اصلی داستان یعنی ترلان و رعنا را می توان نمادی از جوانانی دانست که سعی می کنند محیط اطراف را مطابق میل خود تغییر دهند و در مقابل جبر، تسلیم نشوند. به همین دلیل در سیر حوادث رمان، نویسنده به بیان علایق، خواسته ها و ارزش ها و احساسات این دو شخصیت به عنوان محور مرکزی یک نماد یا الگو می پردازد. دو شخصیتی که رنج کشیده و از شرایط موجود، ناراضی اند و در پی یافتن راه حلی برای مشکلات زندگی هستند و در نتیجه، داستان با رویکرد فمینیستی قابل بررسی است.

گفتگوی اشخاص در این داستان نشانگر جایگاه اجتماعی آن هاست. ترلان و رعنا، ایرج و رضا از طبقه ی روشنفکر جامعه هستند و دیالوگ های آن ها بیشتر برآمده از تعقل و منطق است.

در کل نویسنده اکثر شخصیت های داستان را از طبقه ی متوسط جامعه انتخاب کرده است تا دغدغه های آنان را به خوبی بیان کند و بافت واقعی و حقیقی اجتماعی را به تصویر بکشد که زن را محدود می بیند و درگیر فضایی خشک و متعصبانه و سستی است و اجازه هیچ گونه اختیار و پا را فراتر گذاشتن به زنان نمی دهد. ترلان به مانند شیوا در رمان رویای تبت، نمود زنان انقلابی و محرک است که از عامی بودن فراری اند و می خواهند دوشادوش مردان در اجتماع حضور داشته باشند. مادر نیز مانند اکثر زنان آن عصر، مطیع و فرمانبر و خانه دار است و تنها دغدغه اش در چهاردیواری خانه و بزرک کردن بچه ها خلاصه می شود. زنانی که برای ایجاد تغییر و تحول در مسیر زندگی شان تلاش و کوشش می کنند ولی موفق نمی شوند. «ترلان فکر می کند چرا مهم است. او نتوانسته است در این مدت چنین کاری

بکند. دلش پر است. مثل غده ای ورم کرده و سنگین است. دلش می خواهد بتواند یک جوری سبک شود. آزاد شود. ولی راه این کار را نمی داند.» (همان: ص ۱۸۸)

در نهایت وفی با پرداخت این گونه شخصیت‌ها در پی تحلیل زنانی است که در بستر اجتماع نتوانسته اند به معنای روشنی از خود و دیگران دست پیدا کنند و معمولاً نسبت به اطراف، بدبین هستند. زنانی که در بسترهای سنتی بار آمده اند و از آغاز نادیده انگاشته شده اند و در پی این اتفاق به هویتی خدشه دار دست یافته اند اما در نهایت این ترلان است که سنت غالب را می شکند و به شناختی از خود دست پیدا می کند و آینده خود را در نویسندگی می یابد.

در این رمان با فضایی روبرو هستیم که زن، اسیر سنت‌های مردسالارانه است و به خاطر زن بودن باید مصائب زیادی را تحمل کند. ترلان همواره به دلیل انکار جنسیتش و بی‌اعتنایی به زن بودن تحسین شده است. درآمدن به قالبی که اجتماع از او توقع دارد، باعث شده که این زن به یکباره زنانگی خویش را فراموش کرده و رفتاری مردانه بروز دهد:

« تا جایی که یادش می آمد، همیشه به خاطر بی‌اعتناییش به زن بودن تشویق شده بود و حالا داشتن شغلی مردانه کسی را متعجب نکرده بود.» (وفی، ۱۳۸۸: ص ۴)

قهرمان رمان «دیگری» است؛ دیگری که نه مرد است و نه زن است و جنسیتی سرگردان میان این دو جنس دارد:

« مادر مرا به عشق پسر به دنیا آورده بود و دختر از آب درآمده بودم. برای آقاجان یک پادوی کوچک خانگی بودم.» (همان: ص ۷۹)

۳-۴. رمان احتمالاً گم شده‌ام

خلاصه رمان

رمان بیانگر یک روز از زندگی زنی ۳۵ ساله است که پسری ۵ ساله با نام سامیار دارد و با شوهرش کیوان، رابطه زناشویی خوبی ندارد. روایت در سه محدوده زمانی به شیوه سیال ذهن تصویر کشده شده است. زن صبح با حالتی آشفته بیدار می شود و از خانه بیرون می رود، وقایعی بر او می گذرد و شب به خانه باز می گردد؛ در حالی که با آن زنی که صبح از خانه بیرون رفته بود فرق کرده است و به نوعی دگردیسی رسیده است و بالأخره خودش را که احتمالاً گم کرده بود، پیدا کرده است. او در رفت و برگشت‌های ذهنی‌اش به بازکاوی و یادآوری روزهای دور و نزدیک گذشته‌اش می‌پردازد و در این حین با شخصیت‌های «گندم»، فرید راهدار» کلنجر می‌رود. لابه‌لای داستان، شاهد گفتگوهای بین راوی و روانپزشک هستیم که علت این اتفاق، وجود شخصیتی در زندگی راوی است به نام گندم. اما در نهایت می‌توان اینگونه دریافت که گندم، همان راوی است که خود را گم کرده است. در یکی از ملاقات‌هایش

با دکتر ناگهان تصمیم می‌گیرد پرونده اش را بردارد و مطب را ترک می‌کند و بعد از طی سالها به دیدار فرید رهدار که عاشق قدیمی اوست، برود. طی این ملاقات مشخص می‌شود که گندم همان قهرمان داستان بوده است. او کسی است که تمام سنت‌شکنی‌ها و هنجار‌گریزی‌ها و شیطنت‌های راوی را رقم زده است و راوی، او را در ذهن و خیالش ساخته است و در نظر راوی، گندم می‌تواند هر کاری را انجام دهد و بسیار خودساخته و جذاب است.

۴-۳-۱. تحلیل جامعه‌شناسانه جایگاه زن در رمان

داستان بیانگر اتفاقات زندگی زنی است که دوران جوانی را با بلندپروازی‌ها و محال‌اندیشی‌های خاص دوران جوانی پشت سر گذاشته است و در شهری با بافت فرهنگی و محدودیت‌های خاص رشد کرده است و تمام آمال و آرزوهای خود را در قبولی دانشگاه می‌بیند تا بتواند از آن فضا فاصله بگیرد و خودش باشد. فضایی که انگار خودش را در آنجا گم کرده است:

«به دکتر گفتم: انگار سال‌ها پیش گم شده‌ام، گم شده‌ام توی آن آسمان سیاه پرستاره زاهدان.» (سالار: ص ۹۵)

درونمایه محوری این داستان، نمایش‌دهنده تضاد عمیقی است که در شخصیت و هویت قهرمان داستان یا همان راوی مشاهده می‌شود. به همین دلیل است که به نوعی تعارض رسیده است و مدام سبک رفتاری‌اش با دیگران را مورد پرسش قرار می‌دهد و در نهایت در ارتباطاتش با دیگران دچار نوعی سردرگمی شده است که تمام این حالت‌ها از تضاد میان هویت اجتماعی قهرمان و هویت فردی‌اش سرچشمه می‌گیرد.

هویت گمشده قهرمان یا راوی همان هویت گندم است که با ازدواج با کیوان، مجبور به تغییر آن‌ها شده است:

«دکتر پرسید به خاطر کیوان با گندم به هم زدی؟ گفتم: معلوم است..... بلافاصله گفتم: نمی‌دانم.» (همان: ص ۴۵)

«اصلاً تمام زندگی من با این آدم به گندکشیده شده بود، آدمی که انگار زیر و روم را می‌شناخت، که انگار از همه سوراخ سمبه هام خبر داشت، که انگار از خود من به من نزدیکتر بود... تمام زندگی من....» (همان: ص ۶۴)

«همیشه بودنش بهتر از نبودنش بود، بودنش با تمام غذایی که از دستش می‌کشیدم و شاید با تمام غذایی که از دست خودم می‌کشیدم.»

«دکتر گفت: نباید به گذشته فکر کنی؟ گفتم: انگار یک چیزی را در یک جایی در گذشته جا گذاشتم.» (همان: ص ۲۳)

«دلم نمی‌خواهد بعد هشت سال جمله‌های گندم را تکرار کنم. مگر همین من نبودم که صاف تو روش ایستادم و گفتم دیگر نمی‌خواهم تا آخر عمر ببینمش.» (همان: ص ۲۱)

نویسنده در این رمان به خوبی از پس بیان و توصیف کردن کشمکش‌ها و دغدغه‌های قهرمان یا راوی داستان که می‌تواند جلوه‌ای از اجتماع آن زمان باشد- که نمونه‌ای فضای غالب مرد سالارانه است، بر بیاید. هویت قهرمان داستان را در خلال کشمکش‌ها و دغدغه‌هایش درباره مسائل زندگی و اجتماعی می‌توان دید. نوع گفتگوهایش با شخصیت‌های دیگر داستان، دکتر و گندم و منصور و... و همچنین تضاد میان رفتار و تفکراتش، همگی نوعی بیانگر هویت بحران زده راوی داستان است. البته راوی، تمام این تضادها و تعارض‌ها و بحران هویتی را ناشی از نیرویی بیرونی می‌داند که همان «تقدیر» است و سعی دارد با این اتفاق خودش را توجیه کند.

نویسنده در این اثر به دنبال ویژگی‌های زنانه نویسی و توصیفات دقیق و جزئی خود است. نمودار ساده نویسی و جملات کوتاه و صریح به زیبایی متن افزوده است و گاه نمودی شعرگونه را می‌یابند: «من احساس کردم که یک آن توی فضا و زمان ول شده‌ام، که توی آن چشمهای سیاه فرو می‌روم و آن‌جا چشم‌های پسر بچه‌ای را می‌بینم که یواشکی از لای در یا یواشکی از روی دیوار یا یواشکی از پشت پرده دیدم میزند. و من احساس کردم، تمام ذرات وجودم به موج تبدیل شده است، که پیچ و تاب خوران به طرفش می‌روم و مثل پیچکی به دورش می‌پیچم.» (همان: ص ۵۶)

نکته دیگری که باید متذکر شد این است که فضاهایی که زنان در داستان‌های خود به کار می‌گیرند، کاملاً محدود است و اغلب مربوط به خانه و زندگی شخصی است. در رده بالاتر، زندگی در فضای شهری مورد نظر قرار می‌گیرد. در این رمان فضا مربوط به دو محدوده خانه و خیابان است و منظور از خیابان همان اتوبان‌های شهری است که شخصیت اصلی مدام در آن در حال رانندگی کردن است. با توجه به دوگانگی شخصیت زن، فضای خانه بیانگر الگوی کلیشه‌ای زن سنتی و فضای شهر و اتوبان‌های آن بیان‌کننده فعالیت در عرصه اجتماع است که با گذشته راوی و هویت حقیقی او در ارتباط است. به گونه‌ای دیگر می‌توان گفت که حرکت و تغییر مسیرهای او در اتوبان‌های شهری، نوعی جنبش و حرکت را علیه سکون و ثبات در زندگی بسته خانه به ذهن تداعی می‌کند و حضور او در خانه نشان دهنده وابستگی‌اش به فضای زندگی خانوادگی است.

در این رمان راوی یا قهرمان داستان به دلیل مخالفت با جامعه خود و هنجارهای نانوخته آن و ایدئولوژی‌های حاکم به عنوان فردی پروبلماتیک معرفی می‌شود. او که شخصیت اصلی رمان است؛ نمود بارز فردی است که گاه در لابلای کنش‌های شخصیتی‌اش به نوعی از خود بیگانگی رسیده است و سرچشمه همه این اتفاقات را جهان بیرونی می‌داند. او با اینکه در شرایط زندگی مرفهی به سر می‌برد

اما چون بین خودش و آرمان‌ها و آرزوها و شخصیت فعلی‌اش فاصله زیادی می‌بیند دچار تعارض و تناقضی عمیق در هویت خودش شده، هویتی که احتمالاً گم شده است و در پایان داستان انگار پیدا می‌شود. در نتیجه راوی، شخصیت مسأله دار، پرمشکل، معترض و بی آینده تلقی می‌شود.

راوی یا شخصیت اصلی این رمان سعی می‌کند که در مقابل همسرش حالت بی‌اعتنایی را داشته باشد اما هیچگاه در این مورد موفق نمی‌شود که این حالت را ثابت نگه دارد. ناتوانی در بیان نمودن احساسات و درخواست‌ها، سبب می‌شود که این زن هر روز بیشتر از قبل به انزوا و گوشه‌نشینی پناه ببرد و احساس تنهایی کند. این تنهایی و منزوی شدن از نتایجی است که فرهنگ مردسالار برای زنان به ارمغان آورده است و زنان با انعکاس ناتوانی‌شان، فراموش شدگی تاریخی خود را بیان می‌کنند.

«با این که مطمئنم باز هم کیوان است. گوشی را بر نمی‌دارم. می‌گذارم برود روی پیغامگیر. وقتی دارد پیغام می‌گذارد، جواب می‌دهم. می‌گوید: چطوری؟ چقدر دلم می‌خواهد بگویم به تو چه؟ می‌گویم: خوبم. می‌گوید: سامیار چطور است؟ باز هم دلم می‌خواهد بگویم به تو چه. می‌گویم: رفته مهد کودک. دارم می‌روم دنبالش.» (همان: ص ۱۰)

عنوان اثر «احتمالاً گم شده‌ام»، کلیدی مؤثر برای شناخت کلیت و فضای اثر است تا مخاطب بتواند با همان نگاه اول با موضوع و محتوای حاکم بر اثر، ارتباطی نسبی برقرار کند. واژه احتمالاً که از جمله قیده‌های تردیدآمیز بیانگر عدم قطعیت است، در کنار واژه گم شدن قرار گرفته است که کاملاً فضایی سردرگم کننده و مبهم را برای مخاطب ایجاد می‌کند. با توجه به این عنوان، اولین چیزی که به ذهن مخاطب و خواننده خطور می‌کند، سرگشتگی و فضای ابهام آمیز است که کاملاً با محتوای اثر همخوانی دارد. زندگی زنی که میان حال و گذشته در نوسان است و هویت اصلی خود را به واسطه ازدواج از دست داده و خود واقعی‌اش را گم کرده است. حالا در سن سی و پنج سالگی به دنبال یافتن هویت گم شده‌اش است و در جریان رجوع به افراد مؤثر در زندگی گذشته‌اش به فکر تغییر می‌افتد و خود اصلی‌اش را باز می‌یابد. می‌توان گفت که نام این اثر با زندگی زنانی هماهنگ است که پس از ازدواج مجبور شده‌اند از آن هویت واقعی خویش دور شوند و متناسب با خواست شوهر تغییر کنند. همین دوری از هویت است که احساس گمشدگی را در آن‌ها پرورش می‌دهد و در فضایی ناآشنا سرگردان می‌کند.

پایان روشن و پر از امیدی که سارا سالار برای راوی یا شخصیت قهرمان متصور شده است، برهان مناسبی است تا این اثر را از ذیل آثار نامیدانه خارج کنیم. آن جایی که راوی برای فرار از دنیای تکراری و سیال پیرامون به دیدار فرید رهدار می‌رود و با یادآوری خاطرات شیرین گذشته‌اش انگار هویت گم شده‌اش را باز می‌یابد و شروع رابطه‌ای را رقم می‌زند که باب میلش است و دنبال آرمان ممکن خود می‌رود. یک نقطه ی روشن و متعالی که بیانگر آشتی با خود است و بیانگر نگاهی است که معنویت می‌رسد و پاداش صبر و بردباری هایش را می‌بیند.

توجه راوی یا شخصیت اصلی به روابط و رفتارهای سایر افراد در خیابان، بیان‌کنندهٔ علاقهٔ او به مسائل اجتماعی پیرامون است:

«درست و حسابی نمی‌شنوم چه می‌گوید، ولی مطمئنم دوباره دارد از حادثه‌ای که همین دیروز پربروزها توی محله‌شان اتفاق افتاده می‌گوید؛ مرد همسایه‌ای که به بچهٔ هفت هشت سالهٔ طبقهٔ بالای‌شان تجاوز کرده، پدری که بچه‌اش را خفه کرده، زنی که شوهرش را کشته، دختری که از خانه فرار کرده، پسری که مادرش را» (همان: ص ۱۲)

این رمان، داستان نرسیدن‌ها و شکست خوردن‌هاست. نوعی تلاش بیهودهٔ قهرمان برای رسیدن به آرمان‌ها و اهدافش است. داستان بیانگر حسرت‌های راوی و هم‌نسل‌هایش است که شخصیتی توأم با تردید و شک را با خود یدک می‌کشند.

یکی از مواردی که نمود بارز اجتماعی پیدا می‌کند، تابوشکنی است که در برخی رفتارهای اجتماعی شخصیت‌ها بروز داده می‌شود. زن در جامعهٔ ایرانی زمان رمان در قالب فضایی تربیت شده است که ارتباط راحت و آزادانه با یک مرد غریبه و یا انجام برخی رفتارها از سوی زنان را تابو می‌داند و اگر خلاف این تابوها رفتار شود، زن از سوی افراد دیگر جامعه مورد بی‌مهری و رفتارهای خشن قرار می‌گیرد و مجبور است نگاه سنگین دیگران را تحمل کند. این تابوشکنی پر بسامدی است که نویسندگان زن در دههٔ ۸۰ در داستان‌های خود بروز داده‌اند تا به نوعی بیانگر هویت مستقل و آزاد یک زن در جامعه باشند و این اتفاق برگرفته از نگاه فمینیستی زنان نویسنده است.

علاقهٔ شخصیت اصلی این رمان به دعوت مرد خوش‌تیپی که در کوه همدیگر را دیدند، نمونهٔ بارزی از این اتفاق است:

«نزدیک است توی سرایشی زمین بخورم، دستم را به کوه می‌گیرم، چقدر تیز است... یک‌دفعه نمی‌دانم همان آقای خوش‌تیپ از کجا کنارم سبز می‌شود. خنده‌اش گرفته، خنده‌اش نه تنها آزار دهنده نیست که آدم را لحظه‌ای سرخوش می‌کند. من هم می‌خندم. می‌گوید: می‌شود یک چایی دعوتتان کنم؟ فکر می‌کنم چرا که نه، شاید بهترین چایی‌ها، چایی‌هایی باشند که آدم می‌تواند با یک مرد غریبه بخورد.» (همان: ص ۳۹)

حتی نوع رفتارهای گندم در کوچه و خیابان هم از جمله رفتارهایی است که در عرف و اجتماع دههٔ ۸۰ شمسی برای یک زن پذیرفته نیست و به نوعی تابوشکنی به حساب می‌آید:

«قسم خورده بودم دیگر با گندم توی خیابان نرم، از بس که توی خیابان کرکر و هرهر می‌کرد، از بس که دختر به آن گندگی دلش می‌خواست از روی جوی آب بپرد، از بس که مقنعه و یا روسری‌اش همه‌اش فرق سرش بود، از بس که حالی‌اش نبود کجا زندگی می‌کنیم و بقیه در موردمان چی فکر

می‌کنند. آخر توی شهری به آن کوچکی کدام خری وسط خیابان، جلو همه از پسرها نامه می‌گرفت؟»
(همان: ص ۵۱)

در قسمت هایی از رمان، نویسنده سعی کرده است تا با بیان تصویرهایی، از سلطه مردان در اجتماع حرف بزند و به نوعی اعتراضش را بیان کند.

شخصیت اصلی داستان، قالب کلیشه‌ای زن‌ها در داستان‌ها را که اصولاً منفعل هستند و در برابر اجبارهای اجتماع و افراد سکوت اختیار می‌کنند، می‌شکند. از جمله می‌توان به رفتار او با راننده پرایدی اشاره کرد که با ماشین راوی تصادف کرد:

«یک میلیونیم ثانیه طول می‌کشد تا فکر کنم از طرز حرف زدن این یارو عصبانی یا ناراحت نیستم. فقط ناراحتی‌ام از این است که سامیار این جاست و دارد این چیزها را می‌بیند و می‌شنود ... ای به درک ... قرار نیست این بچه لای پنبه بزرگ بشود که پس فردا حتی نتواند شلوارش را بکشد بالا. فقط باید بعداً برایش توضیح بدهم که جواب ندادنم از ترس نیست، از این بابت است که این یارو ارزش جواب دادن ندارد ... ول کن این قرطی بازی‌ها را ... می‌گویم: یک گهی بخور اندازه دهنتم.» (همان: ص ۷۱)

راوی در طی مونولوگ‌هایش، جامعه گذشته را با دنیای امروز و زندگی کنونی مقایسه می‌کند:

«به خودم می‌گویم به جهنم که دیگر دخترها و پسرها می‌توانند راحت با هم راه بروند، راحت با هم گپ بزنند، راحت دست همدیگر را بگیرند، راحت توی رستوران و کافه تریاها نهار و چای و نسکافه و قهوه و کافه گلاسه و سان شاین و ... یخورند.» (همان: ص ۳۶)

او خودش را به‌خاطر زندگی امروزش و نوع انتخاب‌های گذشته‌اش مورد نکوهش قرار می‌دهد و از این بستر به مخاطب می‌فهماند که شخصیت و رفتارش برایش مطلوب نیست و دچار دوگانگی و تعارض با آن شده است:

«دکتر پرسید: یعنی به‌خاطر کیوان با گندم به هم زدی؟ گفتم: معلوم است و بلافاصله گفتم: نمی‌دانم.»
(همان: ص ۷۶)

درون مایه احتمالاً گم شده‌ام بحران هویت یک زن است که با ازدواج مجبور شده است تا حقیقت را انکار کند و از آن دور شود. هم‌چنین این اثر یک رمان اجتماعی است که بیانگر یک دوره خاص فکری و بینشی از بدنه اجتماع می‌باشد. فرهنگ مردسالار باعث شده است که یک زن، بسیاری از الگوهای رفتاری خود را که شاید متناسب با فرهنگ عرف جامعه نیست، کنار بگذارد و نقاب بر چهره بزند و نقش بازی کند و حقیقت وجودی‌اش را انکار کند. یکی از مواردی که در رمان حضوری پررنگ دارد ولی دلیل منطقی برای آن ذکر نشده است کبودی صورت و دست راوی است که همواره سعی دارد آن را از دید دیگران بپوشاند. این کبودی با توجه به عدم بیان دلیل آن، می‌تواند حالتی نمادین داشته

باشد. نمادی از مردسالاری و نمودی از خشونت مردان علیه زنان که به صورت روزمره شاهد آن اتفاق هستیم.

همان‌گونه که در اغلب داستان‌های زنانه‌نویس، تلاش برای بازیابی هویت صورت می‌گیرد، در این رمان نیز نویسنده، شخصیت اصلی داستانش را در مسیر بازیابی و خودجویی قرار می‌دهد. درگیری‌های روحی و ذهنی زنی که از خویش دور افتاده است و تلاش می‌کند به رهایی برسد. آنچه نویسنده در این اثر دنبال می‌کند، توجه به حقیقت و اصل وجودی فرد است. از طرفی دیگر شخصیت اصلی از لحاظ مالی به همسرش وابسته است، اما این وابستگی به گونه‌ای منفی تصویرسازی نشده است؛ زیرا در آثار قدیمی این وابستگی به صورتی حقارت‌آمیز جلوه می‌کرد. مردان این مجموعه نیز، با اینکه در مواردی جنبه‌های منفی وجود مردانه خود را بروز می‌دهند، به طور کل افرادی منفی تصویر نمی‌شوند. در اغلب موارد مردان این رمان برای زنان احترام و ارزش قائل هستند و با آنها به خوبی و ملایمت صحبت می‌کنند. پس می‌توان نتیجه گرفت که نویسنده در رابطه با مردان نگاهی مرد ستیزانه ندارد و تصورش از آنها تصویری منفی نیست.

پناه بردن به رؤیا و رؤیا پردازی به منزله راهکاری است که این امکان را فراهم می‌کند تا زنان بتوانند به آرزوهای خود جامعه عمل ببوشانند و یا شرایط را آن طور که می‌خواهند برای خود و در نظر بازسازی کنند. این رؤیا پردازی‌ها می‌تواند بر خلاف شرایط واقعی شخصی باشد و این مسأله به او اندک آرامشی عطا می‌کند. راوی داستان، تمامی اتفاقاتی را که در گذشته‌اش رخ داده است و یا دوست داشته اتفاق بیفتد، در قالب رؤیا بیان می‌کند:

«فکر میکنم شاید بشود بعضی از کارهایی را که آدم توی گذشته انجام نداده، حالا توی رؤیای گذشته انجام بدهد، مثلاً شاید بتوانم توی ذهنم زمان را به عقب برگردانم و برای یک بار هم که شده جلو مادرم بایستم و جوابش را بدهم و همان قدر لذت ببرم که می‌شد همان موقع توی واقعیت ازش لذت برد.» (همان: ص ۵۸)

۵- نتیجه‌گیری

با بررسی و تحلیل جامعه‌شناسانه جایگاه زن در سه رمان مورد نظر، می‌توان گفت هر سه نویسنده شخصیت محوری و اصلی داستان‌های خود را از میان زنان انتخاب کرده‌اند و به تبع آن به مسائل زنان پرداخته شده است. همه آثار از مسائلی مانند مردسالاری، روزمرگی، تنهایی و بی‌پناهی زنان، سکوت و سازگار بودن در برابر شرایط تحمیل‌شده و نیز تلاش برای اثبات جایگاه اجتماعی سخن می‌گویند. هر سه اثر، تمام مشکلات و دغدغه‌های مربوط به زنان را نتیجه نگرش و دیدگاه جامعه سنتی و مردسالار ایران نسبت به زنان چه در عرصه خانواده و چه در عرصه جامعه می‌دانند. هم‌چنین از نگرش منفی و

بدبینانه نسبت به زنان که آن‌ها را تنها برای انجام امور درون خانه معرفی می‌کنند؛ به شدت انتقاد می‌کنند. هر سه نویسنده به خوبی توانسته‌اند مشکلات و مسائل مربوط به زنان و دنیای زنانه را با قلم و احساساتی کاملاً زنانه به تصویر بکشند و زنان را به ایجاد تغییر در خود دعوت کنند؛ چون بر این باورند که تنها راه رشد و شکوفایی زنان در خودباوری و بازیابی هویت فردی و اجتماعی و همچنین کشف استعدادهای ذاتی می‌باشد.

مهم‌ترین مشخصه این رمان‌ها، باز شدن مسائل اجتماعی در قالب رمان است که در این فرایند به مشکل هویت و جایگاه زن ایرانی در یک مرحله تغییر و تحول اجتماعی می‌پردازد و نشان می‌دهد که زنان برای خودیابی به مبارزه و اعتراض علیه جامعه مردسالار می‌پردازند، جامعه‌ای که زن را در پله‌ای محبوس کرده است. نویسندگان این آثار عملاً دو راهکار را پیش‌روی زنان رمان‌هایشان قرار داده‌اند: سرکشی و عصیان در مقابل دغدغه‌ها و مشکلات و هنجارها و سنت‌ها که عموماً با شکست و نوعی سرخوردگی همراه شده است مثل اتفاقی که برای شخصیت‌های زن در دو رمان پیرزاد و سارا سالارکیا شکل گرفت. راهکار دوم نیز نوعی سرکشی و عصیان خاموش و در سکوت است که به‌صورتی مسالمت-آمیز در روابط کلامی و رفتاری شکل می‌گیرد و خودنمایی می‌کند، مثل ترلان و رعنا در رمان فریبا و فی. زنان مادر در این آثار (مانند کلاریس)، به جهان دیگری تعلق دارند و از لحاظ احساسی و درک پیرامون، تفاوت‌های بسیاری میان آن‌ها شکل گرفته است. این‌ها با گذشتن از خواسته‌ها و اهداف‌شان، همه تلاش‌شان را محصور در حفظ حریم خانواده کرده‌اند اما همسران و فرزندان‌شان توانایی درک آن‌ها را ندارند.

زنان این رمان‌ها مدام در ترس و ناامنی به سر می‌برند؛ مانند شخصیت اصلی رمان احتمالاً گم شده‌ام که مدام درگیر ترس‌های دوران کودکی یا ترس از آزار جنسی مردان در محیط‌های عمومی است. اما نقطه اشتراک زنان هر سه اثر، وابستگی به مردان زندگی‌شان است. این وابستگی علتی شده است تا تمام عمرشان را در ترس و نگرانی از دست‌دادن توجه یا پشتیبانی مردان سپری کنند و هرگاه با این مسائل روبرو می‌شوند، ترس و نگرانی، آن‌ها را دربرمی‌گیرد.

در کل نویسندگان این آثار، اکثر شخصیت‌های داستان‌شان را از طبقه متوسط و تحصیلکرده جامعه انتخاب کرده‌اند تا دغدغه‌های آنان را به خوبی بیان کنند و بافت واقعی و حقیقی اجتماعی را به تصویر بکشند که زن را محدود می‌بیند و درگیر فضایی خشک و متعصبانه و سنتی است و اجازه هیچ‌گونه اختیار و پا را فراتر گذاشتن به زنان را نمی‌دهد.

منابع

کتاب‌ها

- آریان پور، امیرحسین. (۱۳۵۴). *جامعه‌شناسی هنر؛ چ سوم*، تهران: دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
- ارشاد، فرهنگ. (۱۳۹۱). *کند و کاوی در جامعه‌شناسی ادبیات؛ تهران*: نشر آگه.
- بالائی، کریستف. (۱۳۸۶). *پیدایش رمان فارسی؛ ترجمه مهوش قویمی و نسرین خطاط*، چ دوم، تهران: معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- پوینده، محمدجعفر. (۱۳۷۷). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات؛ چ اول*، تهران: نقش جهان.
- پیرزاد، زویا. (۱۳۹۱). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم؛ تهران*: نشر مرکز.
- ترابی، علی‌اکبر. (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات (مثلث هنر)؛ چ اول*، تبریز: فروغ آزادی.
- دووینو، ژان. (۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی هنر؛ ترجمه مهدی سبحانی*، تهران: مرکز.
- راورداد، اعظم. (۱۳۸۲). *نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات؛ چ اول*، تهران: دانشگاه تهران.
- زرافا، میشل. (۱۳۶۸). *ادبیات داستانی، رمان و واقعیت اجتماعی؛ ترجمه نسرین پروینی*، چ اول، تهران: فروغی.
- زیبایی نژاد، محمدرضا. (۱۳۸۸). *هویت و نقش‌های جنسیتی؛ چ اول*، قم: مرکز امور زنان و خانواده.
- سالار، سارا. (۱۳۸۷). *احتمالاً گم شده‌ام؛ چ اول*، تهران: چشمه.
- عسگری حسنگلو، عسگر. (۱۳۸۷). *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی (با تأکید بر ده رمان برگزیده)؛ چ اول*، تهران: فرزانه روز.
- کاظمی، فروغ؛ دالایی، شهره. (۱۳۹۶). *نمود گفت‌وگو زنان در رمان‌های زویا پیرزاد؛ چ اول*، تهران: منتشران اندیشه.
- کوثری، مسعود. (۱۳۷۹). *تأملاتی در جامعه‌شناسی ادبیات؛ چ اول*، تهران: مرکز بازنشاسی اسلام و ایران.
- گلدمن، لوسین. (۱۳۸۱). *پیوند آفرینش ادبی با زندگی اجتماعی»، جامعه، فرهنگ و ادبیات؛ ترجمه محمدجعفر پوینده*، چ سوم. تهران: چشمه.
- _____؛ (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان)؛ ترجمه محمدجعفر پوینده*، تهران: هوش و ابتکار.
- _____؛ (۱۳۷۶). *جامعه‌فرهنگ ادبیات؛ ترجمه محمدجعفر پوینده*، تهران: چشمه.
- _____؛ (۱۳۸۲). *نقد تکوینی؛ ترجمه محمدتقی غیائی*، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- لوکاچ، جورج. (۱۳۷۸). *تاریخ و آگاهی طبقاتی؛ محمدجعفر پوینده*، چ دوم. تهران: تجربه.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶). *صدسال داستان‌نویسی ایران؛ ج ۱ و ۲*، چ چهارم، تهران: چشمه.

-وفی، فریبا. (۱۳۸۸). *ترولان*؛ چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.

-ولک، رنه. (۱۳۷۳). *تاریخ نقد جدید*؛ ج ۲؛ ترجمه سعید ارباب شیرانی، چ اول. تهران: نیلوفر.

-مقالات

-پور تقی میاندوب، سولماز؛ عقدایی، تورج (۱۴۰۰). «زن و جایگاه اجتماعی او در حوزه خانواده و

اجتماع، براساس آثار زویا پیرزاد»، فصلنامه دهخدا. ش ۴۹. صص ۳۲۱-۳۰۳.

-دستغیب، عبدالعلی (۱۳۸۶). «*رمان ایرانی*»، مجله ی نقد و بررسی کتاب؛ صص ۱۴۰-۱۳۳.

-طلوعی، وحید؛ رضایی، محمد (۱۳۸۶). «*ضرورت کاربست ساخت‌گرایی تکوینی در جامعه -*

شناسی ادبیات»، مجله جامعه‌شناسی ایران. ش ۳. صص ۲۷-۳.

-رضوانیان، قدسیه؛ کیانی بارفروشی، هاله (۱۳۹۴). «*بازنمایی هویت زن در آثار داستان‌نویسان زن*

دهه هشتاد»، فصلنامه ادب‌پژوهی. ش ۳۱. صص ۶۳-۳۹.

-قاسم‌زاده، سیدعلی؛ کریمی افشار، سعیده (۱۳۹۲). «*هویت زنانه در عناوین رمان‌های نویسندگان*

زن پس از انقلاب اسلامی»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی. ش اول. صص ۹۷-۱۱۳.

-کمالی، افسانه؛ گودرزی، محسن؛ حاجتی، زینب (۱۳۸۸). «*بازنمایی تجربه زنان از جهان اجتماعی*

در رمان: تحلیل جامعه‌شناسانه پنج رمان پرفروش دهه ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵»، مطالعات زنان. ش ۲۱.

صص ۹۹-۱۱۷.

Sources:

Books

- Arianpour, Amir Hossein. (1975). *Sociology of Art; Volume 3*, Tehran: Faculty of Fine Arts, University of Tehran.
- Ershad, Farhang. (2012). *An Exploration in the Sociology of Literature*; Tehran: Agh Publication.
- Balai, Christophe. (2007). *The Birth of the Persian Novel*; Translated by Mahvash Qoumi and Nasrin Khattat, Volume 2, Tehran: Moein and the French Society of Iranian Studies.
- Poyنده, Mohammad Jafar. (1998). *An Introduction to the Sociology of Literature; Volume 1*, Tehran: Naqsh-e Jahan.
- Pirzad, Zoya. (2012). *I Turn Off the Lights*; Tehran: Markaz Publication.
- Torabi, Ali Akbar. (1999). *Sociology of Art and Literature (The Triangle of Art)*; Volume 1, Tabriz: Forough Azadi.
- Duvineau, Jean. (1999). *Sociology of Art*; Translated by Mehdi Sahabi, Tehran: Markaz.
- Raodarad, Azam. (2003). *Sociological Theories of Art and Literature*; Vol. 1, Tehran: University of Tehran.

- Zarafa, Michel. (2009). *Fictional Literature, Novels, and Social Reality*; Translated by Nasrin Parvini, Vol. 1, Tehran: Foroughi.
- Zibainejad, Mohammad Reza. (2009). *Gender Identity and Roles*; Vol. 1, Qom: Center for Women and Family Affairs.
- Salar, Sara. (2008). *I am Probably Lost*; Vol. 1, Tehran: Cheshme.
- Askari Hassankaloo, Asgar. (2008). *Social Criticism of the Contemporary Persian Novel (with Emphasis on Ten Selected Novels)*; Vol. 1, Tehran: Farzan Rooz.
- Kazemi, Forough; Dalai, Shohreh (2017). *The Appearance of Feminine Discourse in Zoya Pirzad's Novels*; Vol. 1, Tehran: Andisheh Publishers.
- Kowsari, Masoud. (1990). *Reflections on the Sociology of Literature*; Part 1, Tehran: Center for Recognizing Islam and Iran.
- Goldman, Lucien. (1998). *The Connection of Literary Creation with Social Life*", *Society, Culture and Literature*; Translated by Mohammad Jafar Poyنده, Part 3. Tehran: Cheshme.
- *A Hundred Years of Iranian Fiction*; Vol. 1 and 2, Vol. 4, Tehran: Cheshmeh.
- Vafi, Fariba. (2009). *Terlan*; Fifth Edition, Tehran: Markaz Publishing House.
- Volk, Rene. (1994). *History of Modern Criticism*; Vol. 2; Translated by Saeed Arab-Shirani, Vol. 1. Tehran: Niloufar.

Articles

- Portaghy Miandoab, Solmaz; Aghdaei, Touraj (2000). "Woman and Her Social Position in the Field of Family and Society, Based on the Works of Zoya Pirzad", *Dekhoda Quarterly*. Vol. 49. pp. 321-303.
- Dastghayib, Abdol Ali (2007). "Iranian Novel", *Journal of Book Criticism and Review*; pp. 133-140.
- Toloei, Vahid; Rezaei, Mohammad (2007). "The Necessity of Applying Formative Constructivism in the Sociology of Literature", *Journal of Sociology of Iran*. Vol. 3. pp. 27-3.
- Rezvanian, Ghodsieh; Kiani Barfuroshi, Haleh (2015). "Representation of Female Identity in the Works of Female Novelists of the 1980s", *Literary Studies Quarterly*. Vol. 31. pp. 63-39.
- Ghasemzadeh, Seyed Ali; Karimi Afshar, Saeedeh (2013). "Female Identity in the Titles of Novels by Female Writers after the Islamic Revolution", *Specialized Quarterly of Fiction Studies*. Vol. 1. pp. 113-97.
- Kamali, Afsaneh; Goodarzi, Mohsen; Hajati, Zeinab (2009). "Representation of Women's Experience of the Social World in Novels: A Sociological Analysis of Five Bestselling Novels from 1996 to 2006", *Women's Studies*. Vol. 21. pp. 117-99.